٧٨٦

سلسلہ مطبوعات نمبر ۱۳۶
غلام محمد نور محمد تاجران
کتب

مُنتخب حصہ سیوم

بزبانِ فارسی و کشمیری

پبلشر
غلام محمد نور محمد تاجران کتب
مہاراج رنبیر گنجبازار۔ شاخ
مائیسمہ بازار امیراکدل سرینگر
کشمیر

ھ
سنہ ۳۴ ۱۹ء
قیمت
۔/۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

ببوی نافهٔ کاخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هردم
جرس فریاد میدارد که بربندید محملها

شب تاریک بیم موج گرداب چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ
متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

غزل نظامی علیه الرحمه

شدم بر صورتی عاشق که بر وی میکند غوغا
چه صورت صورت دلبر چه دلبر دلبر زیبا

اگر دیش نمی بینم دو چشمم چشمهٔ گردد
چه چشمهٔ لولو چه لولو لولوی لالا

اگر در باغ بخرامد دو صد غلغل بر انگیزد
چه غلغل غلغل بلبل چه بلبل بلبل شیدا

خیالی را که میدارم غمم را همدمی باشد
چه همدم همدم محرم چه محرم محرم دلها

نگار من بصد خوبی دو زلفش نکهتی دارد
چه نکهت نکهت قابل چه قابل قابل جانا

غزل حافظ

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

ده روز مهر گردون افسانه ایست افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز
باشد که باز بینیم آن یار آشنا را

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل
هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت
روزی تفقدی کن درویش بینوا را

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را

آئینهٔ سکندر جام جم است و بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

غزل سعدی علیه الرحمه

ای که میگوئی بخوبان آشنائی مشکل است
آشنائی میتوان کردن جدائی مشکل است

پیش بیدردان گریبان پاره کردن مشکل است
دل که شد بیچاره او را چاره کردن مشکل است

زندگانی در جهان بی یار کردن مشکل است
راز دل باهر کسی اظهار کردن مشکل است

دل که رنجد از کسی خرسند کردن مشکل است
شیشهٔ بشکسته را پیوند کردن مشکل است

غزل

سعدیا سهل است باهر کس گرفتن دوستی
لیک چون پیوند کردی باز گشتن مشکل است

خسرو

کافر عشقم مسلمانی مرا در کار نیست
هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست

از سر بالین من برخیز ای نادان طبیب
دردمند عشق را دارو بجز دیدار نیست

شاد باش ای دل که فردا بر سر بازار عشق
وعدهٔ قتل است گرچه وعدهٔ دیدار نیست

ما غریبان را تماشای چمن در کار نیست
داغهای سینهٔ ما کمتر از گلزار نیست

ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش
ما خدا داریم ما را ناخدا در کار نیست

خلق میگویند که خسرو بت پرستی میکند
آرے آرے میکند با خلق عالم کار نیست

غزل حافظ

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
با من راه نشین بادهٔ مستانه زدند

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

نقطهٔ عشق دل گوشه نشینان خون کرد
همچو آن خال که بر عارض جانانه زدند

ما بدان خرمن پندار زره چون نرویم
چون ره آدم پندار به یک دانه زدند

آتش آن نیست که بر شعلهٔ او خندد شمع
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

غزل قدسی

دارم دلی امّا چه دل صد گونه حرمان در بغل
چشمی و خون در آستین اشکی و طوفان در بغل

یارب مرا ثابت قدم از کوی قاتل بگذران
من سر بجیب انداخته او تیغ عریان در بغل

کو قاصدِ در کوی او تا در نثار مقدمش
صد طفل اشک از دیده ام آید برون جان در بغل

بوی ترا یک صبحدم چون یاد آرد در چمن
گل غنچه گردد تا کند تو تنها در بغل

نازم خدنگ غمزه را گر لذّتِ دیدارِ او
هر دم جراحتهای دل وز دیده پیکان در بغل

روزِ قیامت هر کسی در دست گیرد نامهٔ را
من نیز حاضر میشوم تصویر جانان در بغل

برقع ز عارض بر فکن یک صبحدم تا از صبا
گردد فراموشش از سحر خورشید تابان در بغل

قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا
او نقد آمرزش بکف من جنس عصیان در بغل

غزل شمس تبریزی رحمة الله علیه

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی بینم
نه ترسا و یهودیم نه گبرم نه مسلمانم

نه شرقیم نه غربیم نه بحری ام نه برّی ام
نه از ملک عراقیم نه از خاک خراسانم

نه از خاکم نه از آبم نه از بادم نه از آتش
نه از آدم نه از حوّا نه از فردوس رضوانم

مکانم لامکان باشد نشانم بے نشان باشد
نه تن باشد نه جان باشد نه باشد عشق جانانم

هو الاوّل هو الآخر هو الظاهر هو الباطن
بجز یا هو و یا من هو دیگر چیزے نمیدانم

دوئی را چون نظر کردم یکے دیدم دو عالم را
یکے بینیم یکے جوییم یکے خواهم یکے دانم

الا ای شمس تبریزی چرا مستی درین عالم
بجز مستی و مدهوشی نباشد هیچ سامانم

غزلِ خسرو

توئی در ملک جان خسرو چه خسرو خسروِ خوبان
بود نخل قدت فتنه چه فتنه فتنهٔ دوران

جمالت مجمعی باشد چه مجمع مجمع خوبان
چه خوبی خوبی یوسف چه یوسف یوسفِ کنعان

دهانت غنچهٔ باشد چه غنچه غنچهٔ دلکش
چه دلکش خرّم چه خرم خرّم خندان

سر زلفت یکے هندو چه هندو هندوی کافر
چه کافر کافر رهزن چه رهزن رهزنِ ایمان

غزل

چه خسرو بندهٔ باشد چه بنده بندهٔ عاشق
چه عاشق عاشقِ بیدل چه بیدل بیدلِ هجران

جامی رح

عارض است این یا قمر یا لالهٔ حمراست این — یا شعاع شمس یا آئینهٔ دلهاست این
قامت است این یا الف یا سرو یا نخل مراد — یا مگر گلدستهٔ باغ جنان آراست این
چشم تو جادوست یا آهوست یا صیادِ خلق — یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این
زلف تو زنجیر یا قلاب یا مشکِ ختن — سنبل تر یا سمن یا عنبر سار است این
یا رب این طاق است یا محراب یا قوس قزح — یا هلالِ عید یا ابروی یار ماست این
یا رب این خورشید تابان است یا ماهِ تمام — یا فرشته یا پری یا شوخ بی پرداست این
حقهٔ لعل است یا سرچشمهٔ آب حیات — یا دهن یا میم یا طوطی شکرخاست این
کوی تو کعبه است یا خلدِ برین یا بوستان — یا گلستان ارم یا جنت الماوای است این
قمری باغ جنان یا بلبل بی خانمان — یا طوطی شیرین زبان یا جامی شیداست این

غزل خسرو

ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آذری — هر چند وصفت میکنم لیکن ازان بالاتری
آفاق ها گردیده ام مهر بتان ورزیده ام — بسیار خوبان دیده ام اما تو چیزے دیگری
تا نقش وی بند د فلک کس را نداده این نمک — حوری ندانم یا ملک فرزند آدم یا پری
هرگز نیاید در نظر صورت ز رویت خوب تر — شمسی ندانم یا قمر یا زهرهٔ یا مشتری
من تو شدم تو من شدی من جان شدم تو تن شدی — تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری
تو از پری چابک تری وز برگِ گل نازک تری — وز هرچه گویم بهتری حقا عجائب دلبری
عزم تماشا کردهٔ آهنگِ صحرا کردهٔ + — این جان و دل تو بردهٔ این است رسم دلبری
لعل بدخشان دیده ام الماس را سنجیده ام — دُرّ عدن را چیده ام یکتا تو دُرج گوهری
خسرو غریب است و گدا افتاده در شهر شما — باشد از بهر خدا سوی غریبان بنگری

غزل سعدی علیه الرحمه

ای ماهِ عالم سوز من از من چرا رنجیدهٔ — وی شمع شب افروز من از من چرا رنجیدهٔ
یک شب ترا مهمان کنم تا جان و دل قربان کنم — جای تو در چشمان کنم از من چرا رنجیدهٔ
ای جان من جانان من بر من نگر سلطان من — یک شب بیا مهمان من از من چرا رنجیده
من عاشق زارِ تو ام از جان وفاداری تو ام — تا زنده ام یار تو ام از من چرا رنجیدهٔ

من عاشق دیوانه ام اندر جهان افسانه ام / تو شمع و من پروانه ام از من چرا رنجیدهٔ
رنجیده رنجیدهٔ از من گناه چه دیدهٔ / دایم گناه بخشیدهٔ از من چرا رنجیدهٔ
بنگر ز عشقت چون شدم سرگشته و مجنون شدم / چون لاله دل پر خون شدم از من چرا رنجیدهٔ
گر من بمیرم در غمت خونم فتد در گردنت / فردا بگیرم دامنت از من چرا رنجیدهٔ
ای سرو خوش بالای من وی دلربا رعنای من / لعل لبت حلوای من از من چرا رنجیدهٔ
من سعدی دلخواه تو ابروی تو چون ماه تو / من یار نیکوخواه تو از من چرا رنجیدهٔ

غزل حافظ

این چه شوریست که در دور قمر می بینم / همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد / هیچ مهری نه پدر را به پسر می بینم
مردمان را ده تهی می طلبند از ایام / مشکل این است که هر روز بدتر می بینم
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است / قوت دانا همه از خون جگر می بینم
اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان / طوق زرین همه در گردن خر می بینم
دختران را همه جنگست و جدل با مادر / پسران را همه بدخواه پدر می بینم
پند حافظ بشنو ای خواجه برو نیکی کن / که من این پند را به از گنج گهر می بینم

غزل حافظ

مطرب خوش نوا بگو تازه بتازه نو بنو / بادهٔ دلکش بجو تازه بتازه نو بنو
با صنمی چو لعبتی خوش بنشین بخلوتی / بوسه ستان بکام از او تازه بتازه نو بنو
بر ز حیات کی خوری ار نه مدام می خوری / باده بخور بیاد او تازه بتازه نو بنو
ساق سیم ساقی من مست منم بیار پیش / زود که پر کنم سبو تازه بتازه نو بنو
شاهد دلربای من میکند از برای من / نقش و نگار رنگ و بو تازه بتازه نو بنو
باد صبا چو بگذری بر سر کوی آن پری / قصهٔ حافظش بگو تازه بتازه نو بنو

غزل حافظ

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند / آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی / باشد که از خزانهٔ غیبم دوا کنند

معشوق چون نقاب ز رخ بر نمیکشد | هر کس حکایتی بتصور چرا کنند
چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست | آن به که کار خود بعنایت رها کنند
حال درون پرده بسی نکته میرود | تا آن زمان که پرده بر افتد چها کنند
پنهان ز حاسدان بخودم خوان که منعمان | خیر نهان ز بهر رضای خدا کنند
بی معرفت مباش که در من یزید عشق | اهل نظر معامله با آشنا کنند
گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار | صاحبدلان حکایت دلخوش ادا کنند
پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم | ترسم برادران غیورش قبا کنند
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب | بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند
بگذر ز کوی میکده تا زمرهٔ حضور | اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
حافظ مدام وصل میسر نمی‌شود | شاهان کم التفات بحال گدا کنند

غزل رنجوری

نوبهارست جنون چاک گریبان مددی | آتشم افتاد بجان جنبش دامان مددی
گرمئی عشق بتی در جگر آتش افروخت | تشنگی سوخت مرا ای لب جانان مددی
راه گم گشت و بپا آبله و منزل دور | خار صحرا مددی خضر بیابان مددی
جام می ناب بدست تو تغافل تا چند | گشت مخمور دلم ساقی مستان مددی
بهر تفریح دل و ضعف جگر می باید | پستهٔ لب مددی سیب زنخدان مددی
مطربی ساخت بی یار مرا رنجوری | فخر دین فخر جهان مرشد پاکان مددی

غزل معین الدین چشتی رحمه

سوی من آکه ترا یار وفادار منم | هر چه داری بمن آور که خریدار منم
گر تو شاهی دولت عزم تماشا دارد | بر من آی که باغ و گل و گلزار منم
ور گر از رنج معاصی دل تو گشته ملول | سوی من آکه طبیب دل بیمار منم
نه همین صاحب سجادهٔ خلوتگاه هم | ساقی میکده و مطرب خمار منم
ای که در صومعه‌ها در طلبم می پائی | کو برون آی که اندر سر بازار منم
هوس خرقهٔ صد پاره و تاج دیباج | بنه از سر که ترا جبه و دستار منم

بیدلی گم کن واز بیکسی خویش منال	که ترا در همه جا دلبر و دلدار منم
تو بهر معرکه از رازِ دلِ خویش مگوی	که بخلوتگه جان محرم اسرار منم
تا یکی نقطه صفت دائره می بنمائی	تو چه مرکز بنشین گرد تو پرگار منم
گوهر معدن خزف صورت هستی است	در تنگ بحر معانی در شهوار منم
هیزم شخص معین سوخت چنان زآتش عشق	که شدم اخگر و گفتم که مگر نار منم

غزل احمد جام

امروز شاه شاهان مهمان شده است مارا	جبرئیل با ملایک دربان شده است مارا
در خلوتِ گدایان مرسل کجا بگنجد	با برگ بی نوائی سامان شده است مارا
بتخانه وجهان را بسیار سیر کردم	اینجای بت پرستی ایمان شده است مارا
بیمار عشق گشتم جز تو شفا ندارم	دیدار خوبرویان درمان شده است مارا
در بارگاه وحدت کثرت چه کار دارد	هژده هزار عالم یکسان شده است مارا
احمد بهشت و رضوان بر عاشقان حرام است	هردم رضای جانان رضوان شده است مارا

غزل محمود غزنوی

امروز دیگرم بفراقِ تو شام شد	در آرزوی وصلِ تو عمرم تمام شد
آمد نماز شام و نیامد نگار من	ای دیده پاس دار که خفتن حرام شد
بستم بسی خیال که بینم جمالِ دوست	آنهم نشد میسر و سودای خام شد
خالِ تو دانه و زلف تو دام دام	مرغی که دانه دید گرفتار دام شد
محمود غزنوی که هزاران غلام داشت	عشقش چنان گرفت که غلام غلام شد

غزل نصیرالدین

بی کارم و با کارم چون مه بحساب اندر	گویانم و خاموشم چون خط بکتاب اندر
گه شادم و گه غمگین از حال خودم غافل	میگریم و میخندم چون طفل بخواب اندر
ای شاهد ظاهر بین از قرب چه می پرسی	او در من و من در وی چون بو بگلاب اندر
دریا رود از چشمم لب تر نشود هرگز	این طرفه تماشه بین لب تشنه بآب اندر
در سینهٔ نصیرالدین جز عشق نمی گنجد	این طرفه عجائب بین دریا بحباب اندر

غزل امیر خسرو

دی شب که میرفتی بتارو کرده از ما یکطرف
افگنده کاکل یکطرف زلف چلیپا یکطرف

سلطان خوبان میرود هر سو هجوم عاشقان
چابک سواران یکطرف مسکین گداها یکطرف

تا بر رُخ زیبای تو افتاده زاهد را نظر
تسبیح و زهدش یکطرف مانده مصلا یکطرف

در چار سوی کوئی خود افتاده بینی بنده را
تن یکطرف جان یکطرف سر یکطرف پا یکطرف

بیچاره خسرو خسته را خون ریختن فرموده است
خلقی بمنت یکطرف آن شوخ تنها یکطرف

(رُباعی)

تو بدری و خورشید ترا بنده شده است
تابنده تو شده است تابنده شده است

زان روی که از شعاع روی مه تو
خورشید منیر و ماه تابنده شده است

غزل غلام محمد ڈیجو

چھوم یار ریختہ کار مختہ ہار شوبان چھوس
بد چشمہ چھس بے عار مہ رخسار تابان چھوس

چھس چشمہ پر خمار ہمچون آہوئے چینی
یا نرگس بیمار مہ رخسار تابان چھوس

چھس ہمہ کر تجہ دار چون جلاد بر مردم
چھس زلف زہ شہمار مہ رخسار تابان چھوس

گر برہمنے در نمار تیغ بینش ببیند
مے بگسلد زنار مہ رخسار تابان چھوس

امہ حورہ گلرخسار ہادت زورہ نیوہم دل
میر پیوم در بازار مہ رخسار تابان چھوس

ڈھرت مہ بر آبشار دلکوی حال بادیو مس
ھنگام شب تار مہ رخسار تابان چھوس

بے عار چھو غدار سینس لانیم شمشیر
گریس بو دل افگار مہ رخسار تابان چھوس

تصویر آن دلدار ڈلیت مندہ چھان خورشید
محمد گموت آوار مہ رخسار تابان چھوس

غزل غلام محمد ڈیجو

مہتاب دین کر مہ چھو بیتھو رُوی تابانہ
چھوی رُوی تابان موی پیچان بوی ریحانہ

ای حور قصب پوشس رخت ماہ منور
از ناوک مژگان کمن تیر بارانہ

دِس روز د ماہ بوز کنے لولہ دلک سوز
گیمر مہ چانی روز د جہنم سینہ بریانہ

بواچھ پوشن مالہ کرے سالہ یہمن
چون لالہ بمت چھوم مہ دلس داغ حرمانہ

مہ برتہ دالنج لولہ کرہ تم سور بدنس
ژیے کرتھ یرزن سیت وسئے تازہ یارانہ

بوکنگه زالوس عشقه نارن رنگ اسپندان
تیه بال گراون تهاو تم کن کال حسنس بوش
گر مرغ دلی خسته کند تیغ ابرو بیت
چهی زلف عنبر بار بر رخسار اندر خواب
از زلف سنبل بلبلن ہند دل گمرت شیدا
چهی چشمه پر خمار لاگت سُرمهٔ جادو
امه ہنجه اسنجه تنجه دزتم ڈنجه کر چهوم دل
ید وعده دنے عالمک رندان فسون ناز
یه ویره چانے شیره لاگم موهنی طومار
ونہار رٹن ہنجر س ہنر سینکس تهاون
پدمانه دلوم زال دلس چون علاؤالدین
مجنون صفت خانه گدا کونه لاگس بو
سیتا یه پرس گیت راهن رام کرن بو
محمد چهو یدی پور بدنام جور وشن پٹھ

از رنگ رخسار تو ای همرنگ رمانه
روزی نه روزن عاشقن ہند قصهٔ افسانه
کے جنگ کند صید با شمشیر برانه
زن کاله زه شهمار جادو گار پچپانه
چون پیچ کاکل پیچ دوان سنبلستانه
چون نرگس بیمار باده خوار ستانه
هار نجه بمور نجه کر تهس غنچه دهانه
کر ساده رون یاد روزی عهد وپیمانه
کر یار وچهن دشه گنجم عشقه استانه
تراون بو کر ید کوت وتم مکر و افسانه
کمه چاره وچهس خال در آئینه پنهانه
چهوم میل دلس بیل وچهن کمه بهانه
چهوم نیب سراندیب لارس تور گریانه
واللہ چهو مسرور گلک ٹور خندانه

غزل غلام محمد ڈیجو

خار تهونم گل خاور ریئے لوُ
لاله ردیس مشتاق چهوس خاور
قد نازس شوبان جامه زیب
زونه گنڈت ڈکه تکه مینا کاره
چشم آهو۔ جادو نته نرگس
خال ہند وزال زن زلف شهماره
دند چانی دُر دانه کنه یاقوت
چهکه سلمی۔ پدمان۔ کنه عذرا
شُور کرتم مستوره شور پاتس

ناره زالوس نیلوفر ئے لوُ
ماهِ انور بیه مشتری ئے لوُ
خز و دیبا طاقین زرئے لوُ
چونه جرنس کم جوهر ئے لو
کنه مسکی پیاله بر بر ئے لو
نال ولونم کاله کافر ئے لو
قند هاریچ ماه انور ئے لو
داره وتنم ماه پیکر ئے لو
دُوره تهاونم ردیس ٹھرئے لو

نارہ نھومتم للہ ؤن منز سینس	زار بو زم مارہ سندرئے لو
گیت ہجرک پرمی منز شامس	سیت وگنے ہیٹ بیہ پرئے لو
زولہ چھینہ ولہ وس وچھو میون حال	سینہ غربال تن پنجرئے لو
ٹولہ کامن چھم پاٹ پرنگس ہٹ	کنہہ نہ منگے شونگے لرئے لو
زال ڈبہ ہنز ہا نکل الران چھم	یار ماژہ ام ظاہر برئے لو
ژہوہ ماران درایوس منز بازار	دوہ لوسُم ہپٹ سنگرئے لو
ہنڈولاگت گاسہ چھہمہ منز آنگن	بیل منتہ دوہ قربان کرئے لو
کال میلو ڈولنوے در محشر	بال گالو تہس کوہ ٹو لرئے لو
کونہ محمد خورشید روین ہند	آیہ جُسنک ہردم پرئے لو

غزل غلام محمد ڈیجو

بنہ یار لاُیم پوشہ تازانی		تنہ چھس نالہ دیوانئے	
ونہ کس کانہہ چھو منہ بالہ مازانی		تنہ چھس نالہ دیوانئے	
لولہ مے چادنس عشقہ میخانی		ہولہ سان دردہ پیمانئے	
ہیہ تنہ کرونم رنگِ زعفرانی	〃	ہوبہ ناز چھاکنہ نار سوزانی	
نارہ خونہ وارہ زالانئے		بیس لگو یکبار کراون فانی	〃
شبہ اکہ کھنا سُون مہمانی		پرہ ہے عشقہ دیوانئے	
بلہ ہاکرمک ید مھربانی	〃	بینبرزل کتھ جایہ چھک آسانی	
بنبورن ماہی چھی نہ وانئے		جامہ چھی چھیت تہ جام ارغوانی	〃
زلف پیچان چھا عشقہ پیچانی		شوبون سترِ مستانئے	
مار پیچان کِنہ مدّ قرآنی	〃	بینی چھاکِنہ تیغ ایرانی	
ایران وچھمہ انہ مانئے		ایرناڈیشت کاریزدانی	〃
ونہ نے منز باگ چھوس بوریوانی		انصاف چھُوی نہ ایوانئے	
سینہ چاک کرونم تیغ ہجرانی	〃	دوہ اکہ رسول میرادسونالانی	
خوابہ منز چھوم منہ ایوانئے		بوزہ کش افسانہ یہ چھوطولانی	〃

کبنہ رستہ کرتھم سینہ بریانی		خونِ دل چھُوم جریانئے	
دیدو دِ چشمہ میانہ گیہ یر قانی	رر	نیر باران چھوک زورہ ہارانی	
این آی سینہ دارانئے		میر سکارہ زار بوُزون سانی	رر
سور ساس ملنا دراس ساسانی		ونہ کس عشقہ افسانئے	
دپوتھم کرہ ہاڈُن سگبانی	رر	بُلبلو ید وَے کرغزلخوانی	
محمد کر دُر افشانئے		یارُون یارَس سعِ چھُو یارانی	رر

غزل محمد ڈیچو

بالِ وچھِمی خشمہ یارَن تہِ لولو	کال روزی نہ سرمہ چشمن تہ لولو
ڈُون پادن وندہ ہے ہٹہ کوی لہ نھ	بال نادن تھاوتے کن نہ لولو
سُور کرو تھم رودُ منہ چشمن نور	مورہ تھُو تھم نار ردشن تہ لولو
نازنین نے ہار رنجہ چھی ابرو	اَسہ ڈُن ہنجہ رنجہ نادن نہ لولو
ڈُود یلہ میُون لو کچارک گلزار	ڈُد کو تاہ پوشنولن تہ لولو
بالہ یارِیَس موہہ نار تھوہ للہ ڈُن	تہ الہ ید وَے زالہ تنس سون تہ لولو
بوزدنہار طوطہ سنر خوشباشی	چانہ آتشے چھو خون ہارن تہ لولو
چھو نہ پرواگیلہ ید وی عالم	میلہ سوداید اَسِہ ددن تہ لولو
قد شمشاد تشبیہہ زلفت جیم	میم طوطی غنچہ دہن نہ لولو
کاره [illegible] کاکل سپٹ کارہ	دارہ پھلمت گل یاسمن تہ لولو
مرگ آہو چھی چشمہ پرُ جادو	ترک بدخو تیر لاین تہ لولو
ردی نسرین شیرین چھوی گفتار	موی مشکین سیمین تن تہ لولو
حُسنہ کعبس خوبان عالم سار	خم کر کر وارہ ہمن نہ لولو
ڈُورہ ٹھس گوم زنگلگ حسِ لہ اوم	بیل ما آیہ سجدہ ڈن تہ لولو
تھادتم کن گرادن بادی حال	بال یا ڈُن ہیے چھو رادن تہ لولو
کاوَہ دنتوتسن لہ میونوی حال	داوَہ لاگوس عشقہ ژورن تہ لولو
نار گنڈنم محمد چھوس سوزان	قبرہ ہند مادزہ سوسن تہ لولو

غزل غلام محمد ڈیجو

ونہارے ییونم ہوش سا روی
ہارہ طوطہ دِدہ یِسے شوبی جل

یِیہ وِہی سندر و پوزو عشقہ داد وے
تہ نازکِ بدنس پن کرتل ،،

بنبورن ہتم جامہ نال رٹ
عشقہ دادِ لالس تہ داغ درد ل

نازہ کستورن ہُند چھُو یہ مقتل
شہر سُوی چھوک جنگل ژھل آہو ،،

قد بالا طوبیٰ رشک شمشاد
کتَ چمنس فو چھم بنبر نہ ل

دُرِ شہوار یاقوت رمّانی
مار پیچان چان چھم کر نز ،،

ہوی ریحان چھ کرتھم ہانکل
مرغ دل چان زلفک دامن ییوم

خفہ کرنم دیتوس کہور ہو رے
امہ حو یہ رتھنم نارہ چھل ،،

ماہِ نو بلکہ ابرو ڈلیتت گو
خونہ رنگمت رُدیہ انہ سندری چھی

حور جنّت چھکہ کینہ نارہ و نہ مل
کرایہ مَی تل نازک بنبورن ،،

شمع دیس پمپوانہ لاگے بو
خون ہاران ییدوی گرزہ مژرہ تل

داد ہجرک ژالہ کوت ییو مہجور
تہ طوطس مٹھو بول بوش سا روی ،،

آہ لالیس کانس آسہ سول
عشقہ دادو ہیے بنگالک جادوے

عشقہ سیتی فرہادن کوہ ژٹ
عشقہ دادے مجنون گو جنگل ،،

کر یوٹ گو تاہ زیوٹ کیاہ عشقہ منزل
زلف سنبل خوشبو چشمہ جادو

روی زیبا زون زن ابرس تل
حُسنہ بانمک سردار سرو آزاد ،،

وندہ مالن خندہ کیاہ شوبانی
خوش گفتار ونہار وِل می ژل

ادہ لالس سندِ تہامِ جگرس منز
دین و دانش مہ حسنک جامن ییوم ،،

کیازہ شامن لاگوت زلفک تہ ہل
دورہ ییونم زورہ دل مستورے

یمہ ابرو چھاکینہ ماہِ نو
زون مَی تھاو زلف نہ نارس تل ،،

نال جامہ کیاہ زری شوبان چھی
دورہ رُوزِت گرایہ مے مار دورن

ہیہ بدنس کوہ پیٹھم آرہ دَل
مایہ چانے پرت جایہ زاگے بو ،،

اکہ دیدارہ محمد گھرتہ مسرورہ
چھُونہ دستور سینس نقاون مل ،،

غزل غلام محمد ڈیکو

پور غُنچہ ماہِ انورہ لولو   سُور کرونم اِمہ سندرہ لولو
حور دَند زن تس دلبرہ لولو   سُور کرونم اَمہ سندرہ لولو
بیہ وہی وگنیو ونو وس نورانس   دِی وہی کن توہ اتھ رِونہ داماتس
شہروں بوزیو سُون گنتھ ہرہ لولو ،،   نورہ ڈکسی پٹِ ٹکہ زرّین چھوس
ٹکہ ٹنے ہند رنگ و آئین چھوس   ٹکہ جروتس کمہ زرگرہ لولو ،،
زال وانگنہ وال کن بالے چھِس   سال وڈنے زال کمہ چالے چھِس
جال دِیس تھاوت ٹھرِہ لولو ،،   ھیہ مالے نال چھیِس نازک مال
اتھ بالے رٹمژ لال رومال   خال ترادس کمہ سازگرہ لولو ،،
سروہ ہرنے الماس رنگین تسَ   دورہ ہرنے مشتاق پروِن تس
چیرہ رٹہِس بمہ سیم برہ لولو ،،   سندرہ ٹکہ ہیٹھ ڈکسی چھوس گلگون
نندرہ وتھومُت بیٹھو آسہ آذریون   زنگہ بلبل ہیٹھ ہیہ تھرہ لولو ،،
ہردو ساغراز راہ مُسطاری   پُور برمت چھیس کم خماری
شوخ شکرہ بُت آذرہ لولو ،،   لستہ خنجر چون تیغ فولادی
عشقہ کافر لَبہ کر آزادی   چھوسنہ پرواخون ماہرہ لولو ،،
زلف کاکل چھایم کِنہ سنبل   پیٹھ زلفن کم یوت نافہ ہل
شہر چینچہ سوداگرہ لولو ،،   کرونہ انصاف اَمِ کالہ شہمارَن
بالہ یارَن چھوبے وایہ خون ہارَن   زالہ کتِہ رٹو جادگرہ لولو ،،
خونِ بلبل چھو جاری گلدستن   یوت کم کر بیداد گلدستن
پوشہ دستن منز گوہ دَرِہ لولو ،،   زورہ مے لای اَسہ تیرِ مژگانہ
شمع ولیس اَسِ آہی پروانہ   عشقہ نارَس دارِت نرِہ لولو ،،
جنگ کمہ زورہ ستیِ کرہ مژہ تیرن   تنگ رٹونس اَم لولہ زنجیرن
ہنگہ چاوُس اِمہ زنگہ ژرہ لولو ،،   گلرخن بوکرونس دیوانہ
خفہ چھومتہ ونہ کس افسانہ   چھوس بلبل منز والہ بَرہ لولو ،،

ہای ہنزے بُوزتم دِلہ زاری
سرہ ہمپوش پوزاکرہ لو لو ،،
رام کرنس رام رام پرہ نا بو
یلہ محمد عشقنہ گرائے تُل
خون ہاران دراوادہ گرہ لو لو

مار ہنزے رٹھ رٹھہ شیکاری
جام دتونم سمکوی ہنرہ نا بو
شام غم چھوم گوس بابنرہ لولو ،،
شر سُوی گوس ریوان جنگل تُل
سُور کرنم امرہ سندرہ لو لو

غزل صمد میر

مرُوز ندہ سرہ کرہا تے ہُو
لہ کردن بیہ کہتان چھُو
کتھ بوز وتھ چھی رَت سیرو
کال گالِ خام بتہ نہ روزی مُو ،،
ہوش کرونس کیا تے کہیو
مِن دریاۓ محیط الیشر چھُو
پچھ بدوالنسہ گے اک اچھ مُو ،،
کالِ بھگوانس ڈالِ ہاو تو
نِرہ ارزن سوز سر لیس سلام
بوزنس ونس لگو اک ژھیو ،،
رام تہ رحیم نش یکسان چھو
کالِ سمسارس کرہ یلہ فوُ
خالِ بنہ کرہ ہک اک پچھ ژوٗہ ،،
چُن پاپ تراوت زان یکسان

پرَ اوم سوُ پرَ اوم سو
پرَ اوم سوُ پرَ اوم سوُ
گت کرنارس یارس یوُ
کاشیو ترلیشہ گنہ خونِ دل چوُ
عیش و آرام نش والپس دیوُ ،،
تنتہ گو نبیس آلو ہیو
زنار ذ فمال بیراد تو
ڈکہ ڈکہ مو کر زعفران نو ،،
پانژ ہنتھ دینہ چھی بوزنس تام
ژلیس ژکھ نہ دی ننک تہ شبہو
گلہ نش منہ دی بنہ ساد ہو ،،
روزہ سولیس آسہ تحقیق رُوح
راہ بدہ نشہ پرتراہ بھگوان
دُن صمد میرن شاستر ہیوُ ،،

غزل صمد میر

بنہ مارہ مرُت گوست سنگہ بُن
نہ چھو ہیرہ گردس نہ چھو کونہ بُن
گنہ رچہ ہیرہ کتھ نشہ عارفن

ونہ کس تور چھو نہ واتان ظن
ونہ کس نور چھو نہ واتان ظن
انہ رچہ چھنہ کتھ نشہ کارکن

گَہوچہِ کھسِہ سرتل تہ سُون ۔ ونہ کَس تورچھُونہ واتان ظن

کامہ دیوچھا یوان عام خاصَن ۔ خاصہ وردن شوبیا ناسہ تراسَن

ڈِکہ ٹکہِ شوبیا گاڈہ ہانزرِن ،، لہ کرنونس سارنے کتھن

سرراہ تراونس روح وطن ۔ ہالہ اکہ لوگنم کرالہ سُند پَن ،،

ہازِٹن تسبیحہ رٹِ کفرستان ۔ تمہ جایہ پن پک گامہ بیان

کرتنہائی راتہ مغلن ‡ ،، نردہ بازی وچھِم دردہ عاشقن

مردہ مومت ولان زندن کفن ۔ پردہ تراوِث دن صمد میرن ،،

غزل غلام حسن دار

دُردانہ گوشن ثرن کرن ۔ باہم سخن گوئی کرن

صد مرحبا یر مشتری ۔ دیوانہ کرتھس سندری

رویچ سفیدی چھے عجب ۔ وتھو عالمس شور و شغب

سجدس ہمت حور و پری ،، ونجر بمہ نازک کمان

چھی تیر مژگان درمیان ۔ گے ہرنہ کیتاہ مرمری ،،

چھی رمزہ کیاہ مسگر ۔ دلخستہ عاشق پیٔے ہتھر

زالوَنہ پرژھ جادوگری ،، اتھہ لستہ خنجرس چھوی سنزر

حُسنچہ لنجہ الفک اثر ۔ یم حرف نہ خیبہ کم پری ،،

لعل لبس لُوبِ لُوباب ۔ اَسِہ چاونہ واماہ چھوی ثواب

تشنہ لبن کریا وَری ‡ ،، چھی مختہ دند شیرین زبان ‡

گگے طوطہ کل بوزِت بیان ۔ ونہارہ سَنہ گِہ اندری ،،

چاہِ زنخدان چھوی سنوی ۔ ہاروت و ماروت بن کنوی

غبغبس چھہ غبغبچ ماہ وری ،، گردن صراحی دار زَن

شکل چھپنا نمہ چی گلن ۔ نمہ گرایہ انزیٔو خم کری

سینیچ سفیدی کیاہ رژی ۔ دنتم یہ تفاوت کس گژی

شیشن شراب چھوی بربری ۔ دیوانہ کرتھس سندری

کمینہ غلام احمد پرنٹر ،،

۷۸۶
سلسلہ مطبوعات نمبر ۱۳۱
غلام محمد نور محمد تاجران
کتب

موسیقیٔ کشمیر

حصہ پنجم

پبلشر
غلام محمد نور محمد تاجران کتب
مہاراج زنبیر گنج بازار سرینگر ـ شاخ
مائسمہ بازار امیرا کدل سرینگر
کشمیر

دیں
سنہ ۱۹۳۵ء
قیمت
۱/

محمدی سٹیم پریس لاہور باہتمام ملک غلام محمد پرنٹر غلام محمد نور محمد تاجران کتب پبلشر نے چھپوا کر شائع کیا۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم

غزل فاخر

اَے مہِ سروِ قدِ من سر قدمن پارِ لجیو
سختی کرتہ بمن دینس پارِ بجیو

رُخ تو قبلہ جانم قدِ تو سرورِ وانم
حالِ دل پیش تو خوانم بوزنس پارِ بجیو

نِشہ مہِ یارِ دِ ماہ بہِ بجد اصبر ندارم
غصہ میون یارِ ترہ کیاہ گوی روشنس پارِ بجیو

صنما بمہ کمانے چہ قدرِ تیر فکندی
جگرس پارہ ترہ کرتھم لاینس پار بجیو

شمعِ گوہ دُوک تِہ ی محبت فِنہ کھند چھوی
اُش ترے اوان دارِہ ترہ کیاہ گوی دِلس پارِ بجیو

پانبور وکرتھ شمعکت پان تِہ اُلتہ غشقہ نارِس پیت
اوّلہ رٹتھ اصلیح وت دزنس پارِ بجیو

پیشِ رو زلف پریشان پس سر کاکل پیچان
از چھوہم یارہ بسامان شونبس پارِ بجیو

لعل دُر بارہ مُغز پتھ پرسشِ حال ترہ کرہ تم
پرتر مھنہ چھانہ ترِیم غم پترہنس پارہ بجیو

نبو دچھون تو نگارے سروِ قد لالہ عذارے
غمزہ زن جبرہ تِسکارے لارنس پارہ بجیو

دُو بِرہ چھانہ لجم پرِ للّہ وُن دادُ تھو تھم تِرہ
تراوُت کو یارہ سِرہ تراونس پارہ بجیو

اَسِہ کنہ یارِ مُغز بر پنچہ بہِ سانِہ کمہ کرہ
پہنہ چھانہ تِہم بہنس پارہ بجیو

تہ نہ مغزہ خاصہ نغمہ کھ کھنتہ بال کھمی وِہ
مَنہ منزہ یارہ دماہ بہ بہنس پارِ بجیو

غزل	فاخر آداُو ونت ترہ تاہ مدِ حال انت ترہ دادِس داد دِنت ترہ زالِنس پارہ بجیو	اردو

اب تو کم سنی ہے ۔ آگے کو کیا کرینگے
کیا ظلم ڈھائینگے ۔ کیا محشر بپا کرینگے

ہم پر تو جتنے چاہے ظالم وہ ظلم کرلے
بدلے ہیں ہر جفا کے ہم تو وفا کرینگے

بوسے کے مانگنے پر گر اسقدر خفا ہو
پھر بھول کر نہ ہرگز ایسی خطا کرینگے

تو لاکھ گالیاں دے او بے وفا ستمگر
تیرے لئے ہمیشہ تو ہم دعا کریں گے

چاہے وہ ہم کو مارے چاہے وہ زندہ چھوڑے
ہرگز نہ دل سے اسکی الفت جدا کرینگے

تم کو خیال کچھ بھی اس راز کا پتہ ہے
ظاہر میں ملنے والے مل کر دغا کرینگے

غزل اُردو

رُخصت اے زندان جنون زنجیر در کھڑکائے ہے
مژدہ خارِ دشت پھر تلوا میرا کھلجائے ہے

وصل کی پہلی ہے شب اور وُہ پری شرمائے ہے
دم گھٹا جاتا ہے جوں جوں رات گھٹتی جائے ہے

ناصحا مت کر نصیحت کیوں مجھے سمجھائے ہے
نیک و بد سوجھے نہیں جب دل کہیں لگجائے ہے

چھوڑ دے کرنی جفائیں مت کسی کی آہ لے
دل کے دکھ جانے سے ناداں عرش بھی ہلجائے ہے

چھیڑتا ہے کس لئے تیرِ تصور رات دن
تو تو ہے پردہ نشین پھر کیوں نظر آجائے ہے

آلپٹ سینے سے ایسی ضد نہیں اچھی صنم
دم لبوں پر ہے مرا اب کیوں مجھے ترسائے ہے

غزل	واہ رے سوزِ محبت خوب ہی چھڑکا نمک ہڈیاں میری ہُما کس مزے سے کھائے ہے	اُردو

کیوں جا رہا ہے میری مٹی خوار کر کے
پامال ٹھوکروں سے میرا مزار کر کے

اک چاک ہو تو سی لوں اپنا گریباں یا رب
ظالم نے پھاڑ ڈالا ہے تار تار کر کے

مجھ سے ہی پوچھتا ہے سوراخ دل میں کیوں ہیں
تیرِ نظر کو میرے سینے سے پار کر کے

پہلے نظر مِلا کے او بے وفا ستمگر
کیوں پھیر لیں نگاہیں آنکھوں کو چار کر کے

غزل	دستِ ستم سے اپنے اِس فتنہ گر نے رحمت چھوڑے جگر کے آخر ٹکڑے ہزار کر کے	فارسی

ای داغ بر دل از غمِ خالِ تو لاله را
شرمنده ساخت آهوی چشمت غزاله را

از انفعالِ لعلِ لبت لاله در چمن
دیگر بدستِ خویش نگیرد پیاله را

آگه نگشت شاهدِ گل گرچه صد هزار
بلبل نه روی درد کشید آه و ناله را

آمد برون بگردِ رخت خطِ عنبرین
کس گردِ ماه ندید بدینگونه هاله را

آسان نه خوان وصلِ تو کس بهره بیافت
مشکل توان گرفت بدست این نواله را

اوصافِ گل نه بلبلِ بیدل توان شنید
چون مشکل او نخواند کسے این رساله را

غزل	آزرده کے کند دلِ محمودؔ را ایا نه نیکو کند مطالعه گر این قباله را	کشمیری

کر ایہ عشقن زاجتھم تن شاہِ خوبان ای صنم
مایہ چانے چھس گلن ماہِ فروزان ای صنم

نے سمبر چانہ خد شمشاد قد سروِ سہی
سیم رُخ چھوی چھم گیسو مہیم دہان ای صنم

زلف چھی دامِ بلا ڈیشت پریشان گوم دل
تراوِ مت چھی مار پیچان تا بدامان ای صنم

خالِ ہندو درہم گیسو چھو زن آہو بدام
ننہ زاغاہ زاگ ہت در سنبلستان ای صنم

دلبرا گل پیکرا کر نیر ہی انہ چہ نیر
ڈیشتھی رُخ چانو یُدوی ماہِ کنعان ای صنم

چشمہ چھی پُرمی نہ چشمہ از کرشمہ دل غران
عشوہ گر کافر سیر غارت نگر جان ای صنم

بر دو چشمِ نرگسین ابرو دو نون بالای صاد
ننہ مشکین سیاہان بر خوابناکان ای صنم

دین و دل ہت کتھو زلن چھ کمت مہہ تریگا نینے
کینہ زلہی وچھتہ کیاہ چھوم سینہ بریان ای صنم

دارہ برلو زہس ع چھان یکھنا سان اشن دراچھم
رس لگوی کس ستی نے دو کھ چھو کنہ ہاوان ای صنم

مارہ کر تہس مارہ منتیو مارہ منتو چانو بے مہ چھوم
عارہ رستیو سانہ دو ہا چھو کنہ بوزان ای صنم

غزل

گر بہ میخانہ رود مقبول آشفتہ مشو +
در رہِ عشق است یکسان کفر و ایمان ای صنم

اُردو

مسکراتے جاتے ہو کچھ منہ سے فرمانیکے بعد
بجلیاں چمکا رہے ہو پھول برسانیکے بعد

سرخرو ہوتا ہے انسان معرکے آجانیکے بعد
رنگ لاتی ہے حنا پسکر مسل جانے کے بعد

جو جلاتا ہے کسی کو وہ بھی جلتا ہے ضرور
شمع بھی جلتی رہی پروانہ جل جانے کے بعد

گل چڑھائینگے لحد پہ جن سے یہ امید تھی
وہ بھی پتھر رکھ گئے سینے پہ مر جانیکے بعد

دل ہیرا لینے سے پہلے کیا خوشامد تھی انہیں
کیسی آنکھیں پھیر لیں مطلب نکل جانیکے بعد

ایسے تو اچھا نہیں ہے دل کسی کا توڑنا
کون پوچھیگا تمہیں حسن ڈھل جانے کے بعد

غزل

عمر بھر بن دو ہی گھڑیاں مجھ پہ گذری ہیں کٹھن
اک تیرے آنے سے پہلے اک تیرے جانیکے بعد

کشمیری

تہزہ کارہ دل گوم نارہِ مُتر دارہ عزیزو
رلُ گوم دیوانس تنہ زلفچہ تارہ عزیزو

مہ روی ہو تہا وزہ ہایہ شامک ابر سیہ تل
کیاہ خوی ستم تراونم یارہ عزیزو

چھوم مارہ منتو حر دل یعوچھی زلف سیہ مار
امارہِ عاشق پان پنون مارہ عزیزو

چھی چشمہ نرگس موہی سنبل روی گل ہیہ تن
منز چین زلفن خال شاہ مکٹ نزدِ رسن بانہ
پُرنازہ خوش آوازہ قد چھوے سرو سرافرانہ
عاشق چھیہ ونزت آشتہ ہسہ ماشتہ ہسہ یارہ
سامانہ جنگ کُت بعرہ عشقنہ موتہ چھوم ارمان
گمہ ہثرہ وبخریمہ خنجر رُمہ رُمہ تیسنہ
گچھ ڈیہ پیرے یمہ نگتہ وچھنت ونہ چھس منز
انہ چشم نرگس چانو چھُن بنیرہ بچھُن چھوم
موج می چھیہ لبان جان طالب لعلِ لبن منز
کیاہ پتہ مہ رُل فتنہ وتھُن چھُون قیامت
امِہ قتلِ مردم کرنہ میانہ مرنہ فتری کیاہ

ییم نہ فورِ گل اکہ تھرہ پھل کمہ وارہ عزیزو
نہ ونہ ڈیہ چنچہ پان ہا نکلہ کھارہ غزیزو
پھل نولہ باغس پوش لاگے کارِہ عزیزو
نہ ونہ گاشِہ یکھہاتہ ژارچی برسوارِہ عزیزو
دامانہ وزم پرِنہ اشنی دارِہ عزیزو
سینہ گوم پنجرہ امِہ کرتچہ دارِہ عزیزو
لچھ بزہ شیدا ڈچہ بچہ اچھ دارِہ عزیزو
چھی طوطہ کتھن لارہ کیاہ ونہارِہ عزیزو
فوجہ فوجہ ہوان لپنہ چی گوجوارِہ عزیزو
بالای بلا بارہ ہو ہم یارِہ عزیزو
وُچھہ ہرنہ چشمو عشقنی بیمارہ عزیزو

غزل

ناظم چھو وچھان مصرہ عشقکہ شاہِ جشن روے
ذرہ آفتابس پتہ شیدا لارِہ عزیزو

اُردو

بس ایک ہی جلوے میں ہم بن گئے سودائی
کرتا ہے حیا کب تک او پردہ نشین کرئے
مارو جلا بھی پھر آسان ہے سب تجھکو
عاشق بھی حیا کرنا اور غیر پہ مر مٹنا

جی بھر کے نہ دیکھا تھا ہونے لگی رسوائی
محشر میں دیکھینگے تجھ کو تیرے شیدائی
آنکھوں میں ہلاہل ہے ہونٹوں پہ مسیحائی
یہ ڈھنگ لگاوٹ ہے اُف رے تیری چترائی

غزل

مدت سے امیر اُس کے سننے کی تمنا تھی
آج اُس نے بُلایا ہے لینے کو قضا آئی

اُردو

فرقت میں تیری جاناں صدمہ اٹھا رہا ہوں
اک بار بھی نہ پوچھا تم کسکو ڈھونڈتے ہو
دل میں چھبو رہی ہیں چھریاں تیری نگاہیں
قسمت بری ہے اپنی تجھ سے کروں گلہ کیا

آنسو بہا رہا ہوں دل کو جلا رہا ہوں
برسوں سے تیرے در پہ چکر لگا رہا ہوں
تو کھیل جانتا ہے میں جان جا رہا ہوں
تقدیر کا لکھا ہے خود دکھ اٹھا رہا ہوں

اردو	دردی سے جھوٹے وعدے وعدہ شکن کہاں تک آفت ہے تیرا کہنا بس چل میں آ رہا ہوں	غزل

رات کو چھپ چھپ کے بزم غیر میں جانے لگے
پھر دل بیتاب کو میرے وہ تڑپانے لگے

ہاتھ رہ رہ کر گریبان کی طرف جانے لگے
پھر وہی وحشت ہوئی پھر تلوے کھجانے لگے

پھر وہ اپنی زلف کو کنگھی سے سلجھانے لگے
پھر مرا دام بلا میں دل وہ الجھانے لگے

کل سے ای ظالم ترے تیور ہیں کچھ بدلے ہوئے
پھر تجھے شاید عدو نے پھر بہکانے لگے

پھر بھی اچھے وقت پر رشک مسیحا آ گئے
قبر میں جس وقت میری نقش دفنانے لگے

تھے وہ آغوش عدو میں دیکھکر میری طرف
خود بخود نادم سے ہو کر دل میں شرمانے لگے

اردو	لڑ گئی ساقی سے شاید ہو سکی ہے انکی نگاہ شیخ صاحب میکدہ میں خود بخود آنے لگے	غزل

بنایا ہم کو جورو نے غلام آہستہ آہستہ
زمانے میں ہوا ہے خوب نام آہستہ آہستہ

خدا غارت کرے عورت کو ایسی ناک میں دم ہے
یہ کہتی ہے کرو مجھکو سلام آہستہ آہستہ

دعا اس کی ہر دم ہے دئے دل کے جلاؤ نمیں
کہیں ہو جائے گر اس خدام آہستہ آہستہ

منگایا زہر میرے واسطے لڑکوں سے یہ کہکر
میں دونگی جیب سے تم کو انعام آہستہ آہستہ

اردو	خدایا ایسی عورت سے بچا لے اب تو بسمل کو کہیں منہ میں نہ دے بیٹھنے لگام آہستہ آہستہ	غزل

ای سیمتن گل پیرہن گاہے نظر بر من فگن
ای زینت ہر انجمن گاہے نظر بر من فگن

ای گلبدن رشک چمن گاہے نظر بر من فگن
دشمن ہے یہ چرخ کہن گاہے نظر بر من فگن

صورت دکھا دے ای صنم مرتا ہوں میں تیری قسم
سیکھا ہے یہ کس کا چلن گاہے نظر بر من فگن

فرقت میں تیری دلربا اک حشر ہے مجھ پر بپا
ہر دم ہے لب پہ یہ سخن گاہے نظر بر من فگن

جانان زکوۃ حسن کا اک کیجئے بوسہ عطا
قائم ہے یہ بانکپن گاہے نظر بر من فگن

کب تک سہوں رنج و الم اب ہے فزون دل کی جلن
ای جان من جانان من گاہے نظر بر من فگن

اے دلربا ای مہ لقا صورت دکھا بہر خدا
بیتاب ہے عبد الحسن گاہے نظر بر من فگن

غزل اردو

لب لڑکپن چھوڑ دے ظالم شباب آنیکو ہے
ان حبابوں کی کٹوری ہیں گلاب آنیکو ہے

اس نپہ سے ڈھونڈھتا قاصد میرے دلدار کو
چشم نرگس چال متوالی شباب آنیکو ہے

دل تو کہتا ہے کہ تیرا نامہ بر مارا گیا
آس کہتی ہے کہ تیرے خط کا جواب آنیکو ہے

زیر دیوار اس لئے ہے عاشقوں کا جھمگھٹا
بام پر وہ ماہ کامل بے نقاب آنیکو ہے

آسمان سے ٹوٹ کر شب کو ستاروں نے کہا
پاؤں تیرے چومنے کو ماہتاب آنیکو ہے

اس میں لکھا تھا کہ مرتا ہوں میں تیرے ہجر میں
دیر قاصد کو ہوئی شاید جواب آنیکو ہے

روزن در بند کردوں گر اجازت دیجئے
دھوپ چھن چھن کر شعاع آفتاب آنیکو ہے

کیا نسیم صبح اس دم چل رہی ہے سرد سرد
ہوشیار اے دیدہ غفلت کہ جواب آنیکو ہے

غزل — ہو چکے بدنام دونوں عشق کی سرکار میں
مجھکو مجنوں ان کو لیلیٰ کا خطاب آنیکو ہے — اردو

بغیر یار کے سب گل ہیں خار آنکھوں میں
کھٹک رہی ہے چمن کی بہار آنکھوں میں

میری لحد پہ سر شام آپ کیوں آئے
تمام رات پھریگا مزار آنکھوں میں

غضب کیا بھری محفل میں آپ کیوں آئے
چرا لیا ہے مرا دل ہزار آنکھوں میں

اگر رقیب کی محفل میں تم نہیں جاتے
بھرا ہوا ہے یہ کیسا خمار آنکھوں میں

شب وصال نہ جبتک تیرا نقاب اٹھا
نگاہ شوق رہی بیقرار آنکھوں میں

میں بیقرار رہا تم نہ آئے وعدے پر
گذر گئی ہے شب انتظار آنکھوں میں

تیرے فراق میں کیسا تڑپ رہا ہے دل
خدا کیواسطے آ بیٹھ یار آنکھوں میں

غزل اردو

غیر کا دھیان مرے رشک قمر جانے دو
آؤ آنا ہے تو یہ شام و سحر آنے دو

دم لبوں پر میرا اور وہ فرماتے ہیں
چھوڑو چھوڑو میرا دامن مجھے گھر جانے دو

غیر کا ذکر نہ للہ کرو خلوت میں
لطف کے ساتھ شب وصل گذر جانے دو

نزع میں چھوڑ کے تم مجھکو بچاؤ صاحب
جانا جانا مجھے دنیا سے گذر جانے دو

جان بلب سُنکے مجھے وُہ بُت کافر بولا
کیا کریں ہم کوئی مرتا ہے تو مر جانے دو

کیوں خفا ہوتے ہو گر لے لیا بوسہ میں نے
نکرو میری خطاؤں پہ نظر جانے دو

غزل	داور حشر پہ انصاف ہے یارو اپنا وہ بھی دل لیکے مکرتے ہیں مکر جانے دو	اردو

زیور سے بڑھکے تجھکو تیری حال ہو گئی
موج خرام پاؤں میں خلخال ہو گئی

زلف اُسکی مرغ دل کیلئے جال ہو گئی
چوٹی گندھی تو جان کا جنجال ہو گئی

دل ملگئے وصال کا سودا ٹھہر گیا
اُلفت کی آنکھ بیچ میں دلّال ہو گئی

کرتے ہیں فاقہ الفت زلف سیاہ میں
یہ کال کل ہمارے لئے کال ہو گئی

ادبار تھا فراق تھا جبتک کہ یار سے
وُہ مل گئے ترقی اقبال ہو گئی

غزل	اچھا ہوا کہ مرگ سے پہلے ہم مر گئے ہونی تھی جو امیر وہ فی الحال ہو گئی	اردو

پھرتے ہیں آسمان پر شمس و قمر ستارے
اُس بُت کے ہیں تصدق جتنے حسین سارے

دنیا کو تو نے ظالم مقتل بنا دیا ہے
لاکھوں تڑپ رہے ہیں تیر نظر کے مارے

جاتے ہوئے جو دیکھا اُس نے جنازہ میرا
لاشے پہ سنگدل نے پتھر اٹھا کے مارے

بسمل کیطرح میں نے فرقت میں رات کاٹی
سینے پہ میرے ظالم خنجر چلے دو دھارے

غزل	محشر میں کر نہ شکوہ میری جفا کا رحمتؔ پھر بھی نہ مُنہ سے بولے آنکھوں سے ہیں اشارے	اردو

سامنے بیٹھ کے دل کو جو چرائے کوئی
ایسی چوری کا پتہ خاک لگائے کوئی

کوچۂ زلف میں مدت سے بھٹکتا ہوں میں
مجھ سیاہ بخت کو رستے پہ لگائے کوئی

چر کے لاکھوں ہیں مگر سینے کے اندر میرے
زخم دل کسطرح اُس بُت کو دکھائے کوئی

تیغ ابرو کی نشانی مجھے مر مر کے ملی
دامن زخم کو ٹانکا نہ لگائے کوئی

غزل	بزم جاناں سے جو نکلے تو نکل کر رحمتؔ منتظر ہیں کہ کہیں پھر بھی بُلائے کوئی	کشمیری

بتیہ طرز نے روز گیتہ ہے

کال برہ ہے گرتہ گلستان

غزل

[illegible]

بال مرہ ہے بالئے مرہ ہے	کال برہ ہے گرتہ گلستان
ہیہ نا دلبر مارس برہ ہے	پیالہ برہ ہس چھوم ارمان
برہ اتہ نی دن کیا برہ ہے	کال برہ ہے گرتہ گلستان
نہ رہ نہ اجنس کوتاہ نزرہ ہے	بولہ جگرس گوم بریان
عارو الصاف سود سنہ ذرہ ہے	رو پہ ٹورن برس ہرہ ہے
ہیہ تھرہ چیس نارپستان	وٹھ یاقوت دند گوہرہ ہے
غشفہ ژورس دور کوی کرہ ہے	ہورہ نارہ چھوم شوری پان
اورہ منرتس گورہ گورہ کرہ ہے	بینہ وچہہ نم وسہ سندرہ ہے
سونہ دادی سورم تران	کاترہ نہ ون زن لاجنس ورہ ہے
حال بو نہ تونستہ خنجرہ ہے	بال کرنس بوختنہ جان
گوم والنجہ نزال پنجرہ ہے	خشمہ ہتسی چشمہ کافرہ ہے
حال تمنند نا مسلمان	زلف سیاہ مشک ادفرہ ہے
خندہ تمند قند نہ شکرہ ہے	دردمندان ہند دربان
نہ ونرشو لبس بند چاکرہ ہے	دوہ کوی گوپٹ سنگرہ ہے
پوہ گومے تاپستان	ناوہ ہانز ماتراوہ لنگرہ ہے
یتہ نہ سول گالنس شرہ ہے	وتہ نہ ہار نہ چھوہ نہ آسان

۹

غزل

دل ورت دل نیوت ازفر ۱

دیوانہ کردی دلبر ۱

[illegible]

سیلانہ کردی دلبر ۱

[illegible]

[illegible]

زلف دلدار کی ہم لیتے بلائیں ہر دم
پھر بھی سیاہ بختی جو ایسی ہمیں قسمت نہ ملی
کون کہتا ہے مجھے عشق میں عزت نہ ملی
چاک دامن بھی چھپا ہے بھی ہیں عزت نہ ملی
ہائے پر دل میں جنیوں کی محبت نہ ملی
فتنہ نے انداز دیا ناز دیا حسن دیا
ایک عالم میں کہ مجھی غم سے فراغت نہ ملی
ایک وہ ہیں کہ جنہیں عشق سے فرصت نہ ملی
آرزو تھی دل بیتاب کو راحت نہ ملی
کیا ہوا ہم تو رہے وصل کی فرصت نہ ملی

غزل

زاہد تو ہی بنا ہے کعبہ میں کیا کرینگے
کوئی صنم ہی حاصل اب تو ہا کرینگے
قدرت خدا کی ہم نے نقش بتان میں پائی
چل شیخ بتکدے میں یاد خدا کرینگے

۱۰

از دیگران وز خویشتن	بیگانہ کردی دلبرا
افسردگی خوش کردنی	بیدار دہ نہ ہتھم دردہ نے
سوراخہ عشقنہ دردہ ئ	نالانہ کردی دلبرا
بیدادا استادِ اجل	خوش باد برہ یادش بدل
آباد از بادِ اجل	ویرانہ کردی دلبرا
بالا ودرستی توئی	کس نیست درہستی توئی
عاشق وجہت گی انددوئ	یکانہ کردی دلبرا
داند عبید اللہ ہمیں	خواند سبق عین الیقین
کیاہ زانہ کیاہ گو کفر و دین	رندانہ کردی دلبرا

غزل

زمانہ ترا مبتلا ہو رہا ہے	تجھے بھی خبر ہے کہ کیا ہو رہا ہے
یہ اچھی حیا ہے یہ اچھا ہے پردہ	کہ چرچا ترا جابجا ہو رہا ہے
نہ ہے ہوشیاری کہ نادان بنکر	ہمیں سے ہمارا گلا ہو رہا ہے
کبھی کا شب وصل جنجلا کے کہنا	نہ چھیڑو مرا دل بُرا ہو رہا ہے

غزل	ذرا کھول کر آنکھ دیکھو تو طالب خدا کی خدائی میں کیا ہو رہا ہے	اردو

پوجینگے اس صنم کی صورت کو دان پر جاکے
زاہد ہم اسکا ہر دم دل میں چھپا کے رکھینگے
تیری گلی کو اپنا کعبہ سمجھ لیا ہے
سجدے ترے کعبہ میں آکر ادا کرینگے
اک بار تو دکھا دے اپنی پیاری صورت
عاشق ترا ہمیشہ دل سے دعا کرینگے

غزل

وہ بھولی بھولی صورت آکر بسی ہے دل میں
فرقت میں تیری کس کس کے پیار کی نکل
...

چھیہ پانس تنہ چھو تسر ھانس

غزل

نار عشقن گنڈ نم پانس
دشہ گنجہ مس غنقہ آشنانس
مبلہ کرہ ہوا کسی آتس
آسوس بو سر رانتِ سنتانس
انہ دزنس بو تم چھانس
نالہ رٹہ ہن سُو مدنو ار
غیر محرم تنہ حرم خانس
تو رہ د تو چھے لو رہ بیگانس
چھس نہ زلیخا بو خریدار
اُن کیاہ وچھہ ماہ تابانس
نو کیاہ وچھہ اُت روبہ خانس
بس نہ قسمت تس تنہ واتان
سو نہ زمینس سوی آسمانس
سو چھو واتِ دانس دانس
سورہ تہو تھم للہ وُن نار
غلام مصطفےٰ نشہ چھو پانس

جانانس کسُو وند نہ ار
عیشہ متو یار آسہم چیر ار
جانانس کسُو ونو نہ ار
تنہوی واتم مہ تیر د ار
تھپ ہے لاگیس رُد نہ دامانس
بوُشس چنگ کھتو آسمانس
کارنیکن چھوی شرمسار
نناہ حُسنس ماہ کنعانس
گاہ نزاو نے پرت دو کانس
نہ کیاہ بو زہ سیر اسرار
فیرہ کُس تنہ فضا رکس کانس
تورہ تم کیاہ لدنم بانس
تس طرفن سوی چھو اظہار
گورہ کرہ چھے بو دزہ دانس
حورہ وند وند تنہ نو رانس
دشہ دشہ ہوتہ ہارن یار

غزل

یہ التجا ہے شافع محشر کے سامنے
بیچارگی پہ حق سے بخشش کیواسطے
تا ہے ہوں جیسے ماہ منور کے سامنے
ہوں سب نبی ہیں پیغمبر کے سامنے
پہنچوں نبی کے روضۂ اطہر کے سامنے
الٰہی ہے خالق اکبر کے سامنے

آتش عشق از درخت جان من زد علم
هرچه با موسی بگفت آن یار میگو بد بگو
گفتمش من چون نیم در بزم او محرم
من نخواهم گفتن این اسرار میگو بد بگو
ای صبا گر پرسد از ما چه میگوید معین
این دوئی را از میان بردار میگو بد بگو

غزل اردو

وہ روٹھے ہوئے ہیں منانا پڑے گا
اجل کو گلے سے لگانا پڑے گا
نقاب انکے چہرے سے اٹھتی نہیں ہے
تمنا سے ہاتھ اب اٹھانا پڑے گا
محبت نہیں کھوتی دل میں نکھیں
خرد کو پھٹک کر سُلانا پڑے گا
سکت دل میں باقی نہ اعضا میں قوت
مگر اب تو یہ بوجھ اٹھانا پڑے گا

جاتا ہوں میں سرو صنوبر کے سامنے	گلشن میں قدِ پاک کا آجاتا ہے خیال
دامن پکڑ کے خالق اکبر کے سامنے	کہدونگا صاف آپنے چھینا ہے میرا دل

اُردو	دیکھا نگاہ قہر سے عرض وصال پر بسمل کے ہوش اُڑ گئے خنجر کے سامنے	غزل

کہ سوتی ہے قسمت جگا دو محمد ﷺ	ذرا رُخ سے برقع اُٹھا دو محمد ﷺ
مدینے میں اب مجھکو جا دو محمد ﷺ	میں بیزار ہوں ہند میں زندگی سے
یہ کشتی کنارے لگا دو محمد ﷺ	پڑے بحرِ غم میں ہیں کرو میری امداد
شفا دو شفا دو شفا دو محمد ﷺ	مریضان اُلفت کی ہے یہ زبان پر
گنہگار ہوں بخشوا دو محمد ﷺ	خدا سے مجھے روزِ محشر کہونگا

فارسی	رہے یاد بسمل کو ہر دم تمہاری سبق اُسکو ایسا پڑھا دو محمد ﷺ	غزل

چون نگویم چون مرا دلدار میگوید بگو	من نمیگویم انا الحق یار میگوید بگو
من نمیدانم چرا این بار میگوید بگو	هرچه میگفتی بمن هر بار میگفتی بگو
بے تحاشی بر سر بازار میگوید بگو	آنچه نتوان گفت اندر صومعه با زاهدان
چون کنم هر لیمان هم دار میگوید بگو	سر منصوری نهان کردن چه لذت چون
نیست محرم با در و دیوار میگوید بگو	گفتمش نا زبکه دارم با که گویم در جهان

غزل اردو

رخ پہ زلف انکی جو بکھر آئی ہے
آج کعبہ میں گھٹا چھائی ہے
زلف ان کی ہے یہ برہمن نے پہ
یہ رات آئی ہے
جو بدن سے ہے جانے سے حسین
پیچ پیچ میں ایک رسوائی ہے
اسلئے میری کا رسوائی ہے صفدر
پینے والوں کو مبارک صفدر
دور میں بادہ پیمائی ہے

غزل

ساقیا دے غنودگی روح فضا بو رہی ہی
وفا عمر سے اور وفا ہو رہی ہی
ہم نوا ان آنکھوں سے وہ کھینچ والے صاحب
جنب میں نوجی لہو اب دیا ہوئی

غزل

منصفی شرط ہے لیکن کوئی کب تک بخشے	روز ہو جاتی ہے بھولے سے خطا تھوڑی سی

غزل	داغ یہ مے ہے یہ ساغر ہے کہاں کی توبہ پی خدا کیلئے اے مردِ خدا تھوڑی سی	اُردو

ہوگئی ان سے محبت ہوگئی　　اب تو مر ٹلنے کی صورت ہوگئی

کچھ نہ پوچھو زندگی کی تلخیاں　　آرزوؤں سے بھی نفرت ہوگئی

ہوگئی ان سے محبت ہوگئی

اِس قدر رویا ہیں ہجرِ یار میں　　دل سے آنکھوں کو ندامت ہوگئی

ہوگئی ان سے محبت ہوگئی

اللہ اللہ عشق کی نیرنگیاں　　میری صورت ان کی صورت ہوگئی

ہوگئی ان سے محبت ہوگئی

غزل

نئی ہے نامِ خدا جوانی نئی امنگیں نیا زمانہ

زمیں پہ ساز طرب کی موجیں نگاہ میں سحر شاعرانہ

دلوں پہ مارے ہوئے ہیں شب خون لہو ہے سرخ جسم میگوں

ہر اک اشارے پہ ایک افسوں ہر ایک چشمک میں اک فسانہ

میں انکو ای کاش چوم سکتا لبوں سے ان کو نچوڑ سکتا

یہ مست آنکھوں کے سرخ ڈورے کھلا ہے جن میں شرابخانہ

غزل

غزل

غزل

۱۲۷

غزل

وہ اٹھی دیکھ گھٹا چرخ سے کالی ساقی
جام موسم کا پلا بہر خدا آ پہونچے

معشوق کا تو ترم ہو عاشق خراب ہو
کوئی کرے گناہ کسی پر عذاب ہو
جلتا نہیں رقیب تعجب کی بات ہے
بجلی ہمیں نہ ہیں یہ ہمیں آفتاب ہو
ساقی ہمارے جام میں کیوں پانی رہ گئی
ایسا نہ ہو غیر کی جھوٹی شراب ہو
دنیا سے رو سیاہ چلا ہوں پس فنا
منہ پر میرے کفن چدا اک نقاب ہو

غیر کا قصہ شب وصل میں کیوں لے بیٹھے	باتوں باتوں ہیں یونہی وقت گذر جائیگا
بیخودی میں ہیں کیسے ہوش کہاں ای قاصد	کدھر آیا نہیں معلوم کدھر جائیگا
کسی بندے پہ بُرا وقت نہ ڈالے اللہ	کیا خبر تھی کوئی یوں ہجر میں مرجائیگا

غزل

لذت درد ملی یار پہ شیدا ہو کر
دل ہیں آئے تصور بھی تمنا ہو کر
مدعی کون مرے خون کا ہوتا بسمل

غزل

وہاں وہ دست نازک ہیں لئے تلوار بیٹھے ہیں
یہاں ہم سر کٹانے کے لئے تیار بیٹھے ہیں
وہ یوسف آئیگا سنتے ہیں بکنے کو سنو آج
ہم اپنا دل نقد لے کر سر بازار بیٹھے ہیں
نہیں بل کھاتے ہیں رخسار پہ لہرا کے یہ گیسو
خزانے پر تمہارے حسن کے دو مار بیٹھے ہیں
وہ جا کر آئینہ خانہ ہیں کہتے ہیں چھپا کر منہ
کہاں جائیں یہاں بھی طالب دیدار بیٹھے ہیں

١٤

غزل

سب کو ساغر دئے مجھ کو ہی پیالی ساقی	وہ بھی لبریز نہیں آدھی ہی خالی ساقی
خم کے خم خالی گئی غیر کی خاطر افسوس	میری قسمت کی نہ تھی اک بھی پیالی ساقی
اپنے بیجانے کا صدقہ تو پلا دے اتنی	مست ہو جاؤں ہے آنکھوں ہیں لالی ساقی

غزل

[illegible] فتنہ [illegible] دل [illegible]
شمع [illegible] [illegible] جاتا ہے
[illegible] زلف [illegible] یار [illegible] [illegible]
لطف ہے [illegible] انسان [illegible] ہو

[illegible] ہو
اے [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
داغ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اہل غرض ہیں جابیں اوقات اسی گلی　　چل بیٹھیے کہیں کی کسی کو خبر نہیں

غزل

جو ہے پیش نظر ہر دم وہ ہے صورت محمدؐ کی
مرے دل کو جو تڑپاتی ہے وہ ہے صورت محمدؐ کی

مدینہ سے جو آتی ہے تو اتنا پوچھ لیتا ہوں
صبا جلدی بتا کیسی طبیعت ہے محمدؐ کی

نہ ہم دوزخ میں جائینگے نہ ہم جنت میں جائینگے
کھڑے دیکھا کریں گے راہ میں صورت محمدؐ کی

نزع کے وقت جس دم الفت نشتر نے دل ابھیدھا
تو لکھدی ذوق نے یونہی یہ حسرت محمدؐ کی

غزل

دل ناکام کی حسرت نہ جیتے جی کبھی نکلی
کہا جب اُن سے کچھ میں نے تو بس منہ سے نہیں نکلی

عدو سے روز کرتے ہو وفا تم وصل کے وعدے
مری حسرت بھی تم سے مہربان کہئے کبھی نکلی

شب وصلت کسی کا ہائے سسکی بھر کے یوں کہنا
بتا بیدرد کیا اب بھی تری حسرت نہیں نکلی

جان شیرین یاقوت رنا ن
لعل یمن
شکرستان حسنک نمکدان
چهان وچھ در فشان کان مرجان
روی سمن سمن و لو
سینہ سیمین ورشت نہ سمان
یاسمن بوی خوشبوی نسرین
خال مشکین رخ یاسمین
زلف چمن چمن و لو
کاترہ پت ماروون مار پیچان

چانہ حسنک یمن یمن و لو
چھوم جلوہ در دل
پھجوی کردہ در شیشہ منزل
سوز ہمان جوش است ہمان
چھوم منہ یمن یمن
تیر لایان چھوک بے گمان و لو

عشقہ پیچان چھوی اد غوانس ہنز
نقش چینس زنا رنا لیئے لو
سینہ دَوْت رسول میر ملوی کس

کاترہ زون زن موون شہمارن ہنز
توش مے روش ہا پوشہ مالیئے لو
چھوینہ انصاف ایوان در میان وس

غزل	عشقہ نارن کیتاہ زالیئے لو توش مے روش ہا پوشہ مالیئے لو	اھد و

کیا خبر تھی انقلاب آسمان ہو جائیگا
لے تو یوں سجدہ زمین بوسہ اسکے پاؤں کا مگر
جب خفا ہوتا ہے تو یوں دل کو سمجھاتا ہوں میں
ہر رگ و پے میں سمائے ہو تمہیں کھینچو نہ تیغ
یار ہے نازک مزاج اور ہیں بو عمگین کیا کہوں

یار کا ملنا نصیب دشمنان ہو جائیگا
ایسی باتوں سے وہ کافر بدگمان ہو جائیگا
آج ہے نامہربان کل مہربان ہو جائیگا
امتحان میرا تمہارا امتحان ہو جائیگا
مطلب دل لب پہ آتے ہیں فغان ہو جائیگا

غزل	کعبے سے بتخانے کو جاؤنگا اُسدم ای فرزند مجھ میں اُن بت میں خدا جب درمیان ہو جائیگا	کشمیری

۱۶

جمہ سینس چھم ہے نشان
مارمت عاشق بے اسمان و لو
غمزن غمن
جان پیچان لولہ کامن
کمانو چھم پیچان
چانہ زلف دمی ہمان و لو

سرو وندسے ای سرو چمن
خال چھوی منز یارنجہ گلشن
زنگیاہ در اوہت تیر و کمان
چھوی تعریف پرچم چلیپا

طرف چمن چمن و لو
رُمہ رُمہ چھہ ہر نہ رمن
مارہ کمن کمن و لو
جیمہ کچ لام یادام بلا

شاہ سمن سمن و لو
پارہ سنبلہ سمن سمن اشے
ونشہ لوسنہ چھم پر دست دل یار ان یار
ترخ ہمہ ممن ممن و لو
منزہ ختن چمن و لو

رباعی

ہزاران ای عاشق بنیان نبی اخشی
تس چمن دوزخ مرتبہ ہی گلاب درنگ
راچیاب اوہ در سنبل ایک اثر نتوش ای
ہتھیار کر سنبل کمینی ای دارابی

چھاپ غلام محمد نور محمد

مطرب خوش نوا بگو تازہ بتازہ نو بنو

اندرین زمان میمنت نشان مسرت اقتران مجموعہ غزلیات ہذا

المعروف بہ

موسیقی کشمیری

حصہ ششم

چیدہ چیدہ فارسی کشمیری اردو غزلیاتوں کا مجموعہ جو ہارمونیم بجانے کیوقت گائے جاتے ہیں

جسکو

کارپردازان دوکان

غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراج گنج بازار سرینگر کشمیر نے مرتب کرکے

سنہ ۱۹۳۰ء میں چھپوایا۔

رفاہ عام سٹیم پریس لاہور میں چھپا...

اعلان ضروری:

هو الغفور الرحیم

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

غزل از حافظ شیرازی رحمۃ اللہ علیہ

این نہ ابروست نوشتہ است خدا بسم اللہ
کہ سر نامہ نویسد ہمہ جا بسم اللہ

بس ہلاک است دلم بہر تجلئے رخت
یکدم از بہر خدا روی نما بسم اللہ

ہر کہ دید است رخت را چہ ملایک چہ بشر
ہمہ خوانند بروی تو دعا بسم اللہ

ہر کہ بے عشق بمیرد بیقین مردار است
نیست بر مردۂ مردار روا بسم اللہ

گشتہ مسدود بہ پیری ہمہ ابواب نشاط
شد قیامت بدر توبہ بیا بسم اللہ

چند از چشم کنی با من دلخستہ ستیز
کہ چو ابروئے سر صلح است بیا بسم اللہ

صحبت یار باغیار چو دیدم خواندم
لفظ لاحول باغیار روا بسم اللہ

بیت

عاقبت ہست محمدؐ چو شفیعم یارب
حافظم ساز بدنیا ہمہ جا بسم اللہ

اردو

خدا کے روبرو جس دن قیامت کا بپا ہوگا
رسول ہاشمی امت کا سارے پیشوا ہوگا

مجھے بھی خوف اس دن کا نہ جانوں کونسا دن ہو
اتر کر شمس جب نیچے سوا نیزے کھڑا ہوگا

وسیلہ ہے مجھے ان سے ہوینگے دوست اللہ کے
نواسہ اس پیمبرؐ کا شہید کربلاؑ ہوگا

قیامت آئیگی جسدم زمین و آسمان اوپر
اسی دن میں جہاں کے بادشاہ سر کھلا ہوگا

خدا کیواسطے مجھکو وہاں پہونچائیو یارو
جہاں لے ہاتھ میں نیزہ کھڑا مشکلکشا ہوگا

شہید کربلا کا خون جب خاتون مانگینگے
خدا جانے وہاں پر اس گھڑی کیا ماجرا ہوگا

گنہگاروں کو بخشائینگے ذات کبریا سے وہ
بجز ذات پیمبرؐ کے نہ کوئی دوسرا ہوگا

بیت شہید

خدا کی یاد کر احمد کیوں اتنا غم تو کھاتا ہے
شفاعت کیلئے تیرے محمد مصطفےٰ ہوگا

از قدیر

ممہ روئے خرامان یکھنا بمن بمن
در باغ و گلستان گل فل چمن چمن

ساقی بهار آو برکف پیاله ییک تھاو
مُطرب ژه دف هاو عاشق سمن سمن

یکجا چھه سنبل گُل اُو چھان چھی بلبل
یکجا جام مے دُل چاوک کمن کمن

اَبروی یار چھه دِت تاب کعبک یا چھه ژه محراب
چھوی قبله سون هر باب لو کرتت نمن نمن

وُچھه یاره قلو شگوفه عاشق چھه رَشته صوفه
قلمت گُل چھه ظرفه خوشبو سمن سمن

آواز دِت چھو وزِت ساز مهروبه زلو کرِت ساز
دِت شانه چھی لصد ناز زُلفِ خمن خمن

جانانه ژی فدا جان سر قدمن ژه قربان
ساری چھی وندان پان منظری نمن نمن

محبوبه میانه ژه چھک خوب سارن چھی پن دلس لوب
دِت چھوی هر طرف شوب خالی بمن بمن

پتھی قنده قل ژه رَتِ دند بخشے ثت بوسه قند
رُخ گُل چھی تھ وُٹھی قند لعلن کن بمن

چھس گمیژی بو بجان افسرده چھس بو از ثان
چھوی خاصیت بخشن چان چانن دمن دمن

غزل

قدیره چوش ته خرم روز یارس باو دلک سوز
سپدی بدل شادی بوز چانن غمن غمن

زبان کشمیری

کیاه روز گئے بوز و نے حال نگاره
مه ردیه چھس دیوانه ژه پت بال نگاره

کیاه زره کوتاه تھاوه گھٹِ نے ره دُم دل
ره زن مه ثبت دراَم رَثِت تال نگاره

بنزرم مه دل و جان ثه پت جان فدا چھس
گنزرم مهر ژه ته آن مه و سال نگاره

مه رُوی چھو نوی صبح شادی شام غمک چھوم
چھوم چون جبین مطلع اقبال نگاره

بیتاب وچھن زلف خمن چان لجس گُل
چھوی زال کاکل دانه سیه حال نگاره

بادام چشمو خشمه وچھت هر نه گے بیمار
بیقدر کرت جادوی بنگال نگاره

چھی ترک ستمگاره کمان مه خنجر لست
شمشیر غمزه نیزه اچھر وال نگاره

شمر مندرِ صنوبر نه چھو شمشاد کرِت خم
چان الف قدن سرو کرن دال نگاره

ات چھشمه گچھن اچھنک اوسوم مه منت
شمشاد زلفن چان ولوم نال نگاره

مجنونه بو دو باره گیس چانه اماره
چھس میله چانی لیل مالامال نگاره

عذرا بو رن ژی و امقس پت چھس گمشیدا
غمگین دل مه باله چھوم خوشحال نگاره

چھم ناگرا بو یادنی شرادنگوی باو
کچ چانه و چھن ن بو هیه مال نگاره

زیبایہ چھونوی داۆ ژالن پان گالن چھوم　　دیوان عشقس درام یُہوی فال نگارو
یم آن عمنک ہُور پتکن ہا تمک دِن سور　　دِن دُور رکی نارہ مہ مۆ زال نگارو

نعت	مسکین چھو جگر سوزوَنان شعرِ فراقی از فال نُن کُر عاشقن احوال نگارو	کشمیری

ہر موکھ برتل زاگے مدہ نوئی دپہ ہم تی لاگیو　　ہر موکھ برتل زاگے مدہ نو یہ دپہ ہم تی لاگیو
کونگس منز کرمے چمن مینز ہُولاگے عمن　　مشتاق گو ہم کمن مدہ نو یہ دپہ ہم تی لاگیو
پھلبس تہ نارس ہلو گوم واللہ زبی پت ول گوم　　بو نو دُور ر ژالے مدہ نو یہ دپہ ہم تی لاگیو
یاوُنہ ہمیانے تھزرِ د ژئے کُور پیہ یو نظرو　　کال وسہ ہنگے ززرو مدہ نو یہ دپہ ہم تی لاگیو
یار وسے ڈیچھام آدِی دلس گیم شادِی　　للہ دِن مہ تھوتھم دادِی مدہ نو یہ دپہ ہم تی لاگیو

غزل جامی	پہاز ہو ژلمو مالے راہ گیاہ لُدھم بالے ژالن مہ پیو خورد سالے مدہ نو یہ دپہ ہم تی لاگیو	فی النعت النبی

عارض است این یا قمر یا لالۂ حمراست این　　یا شعاعِ شمس یا آئینۂ دلہاست این
قامت است این یا الف یا سرو یا نخلِ مُراد　　یا مگر گلدستۂ باغِ جنان آراست این
چشمِ تو جادوست یا آہوست یا صیادِ خلق　　یا دو بادام سیہ یا نرگسِ شہلاست این
زلفِ تو زنجیر یا قلاب یا مشکِ ختن　　سنبلِ تر یا سمن یا عنبرِ ساراست این
یارب این طاق است یا محراب یا قوسِ قزح　　یا ہلالِ عید یا ابروی یارِ ماست این
یارب این خورشیدِ تابان است یا ماہِ تمام　　یا فرشتہ یا پری یا شوخِ بے پرواست این
حقۂ لعل است یا سرچشمۂ آبِ حیات　　یا دہن یا میم یا طوطیِ شکّرخاست این
کوئی تو کعبہ است یا خلدِ برین یا بوستان　　یا گلستانِ ارم یا جنت الماوٰست این

نعت	قمری باغِ جنان یا بلبلِ بے خانمان یا طوطیِ شکّر زبان یا جامیؔ شیداست این	بزبان اردو

حسرت ہے یا الٰہی جب جان تن سے نکلے　　نکلے تو یا محمدؐ کہکر دہن سے نکلے
زلفِ نبی کی جس جا تعریف ہو نہ کیونکر　　عطرِ حنا کی خوشبو اس انجمن سے نکلے

جب قبر میں فرشتے لائیں شبیہ حضرتؐ
لاشہ میرا تڑپ کر باہر کفن سے نکلے

گر ہو نہ یاوری پر وہ ناخدائے اُمّت
کشتی نہ پھر سلامت بحرِ محن سے نکلے

گر مشتِ خاک میری لیجائے ای صبا تو
اک شور مرحبا کا یثرب کے بن سے نکلے

رگ رگ میں عشقِ احمدؐ گر ہے تو کیا عجب ہے
آواز یا محمدؐ ہر موی تن سے نکلے

تا آسماں زمین ہے اک نور کا سماں ہو
ہر طرف سے ہمیں طرزِ سخن سے نکلے

جو عشقِ مصطفےٰ میں مرجائیگا نہ کیونکر
شورِ صلوٰۃ قبر میں اسکی دفن سے نکلے

عالم ہو سب معطر پھو نچے جو بوی حضرتؐ
خوشبوی مشک ایسی ملکِ ختن سے نکلے

اگر صبائے یثرب پھولوں کو رنگ بخشے
ہو کر شگفتہ خاطر بلبل چمن سے نکلے

تا حشر یونہی ٹپکے صورت برنگِ وحشت
حضرتؐ کا جوشِ الفت دیوانہ پن سے نکلے

نام نبیؐ لیا تو نورانی ہوگیا دل
شعلہ تجلیوں کے میرے دہن سے نکلے

نکلیگی مرقدوں سے یوں اُمّتِ محمدؐ
بادِ صبا مہک کر جیسے چمن سے نکلے

کفنانا اے عزیزو مجھکو درود پڑھکر
تا بوئے عطرِ رحمت ہر دم کفن سے نکلے

تمت

وہ دن بھی ہو الٰہی جب صورت شہیدی
حضرتؐ کی جستجو میں قاسم وطن سے نکلے

کریمی

ژڑی وس لالہ انتن سالہ امشب
مہ بر مس لولکی مس پیالہ امشب

چو پروانہ بگردِ شمع رویش
بہر دم پان پنون زالہ امشب

سمو کر لولکس باغس دموژ ہوہ
چھمو مس پیالہ نیمو ڈالہ امشب

صدف لاگت کھٹن در سینہ لولو
رٹن بو حالہ اکے نالہ امشب

ہیسنا آدنک سرہ یادِ یارس
ییسنا مارچھس کمہ حالہ امشب

وتھ ہس توسہ کرہ ہس بوسہ پاین
چھو گیاہ لتس غنصہ تہ ملالہ امشب

روان دوہ جھوم گزہان یارس ہوان پے
دِوان نئے زن بوتس ہت نالہ امشب

ژہ انتن روشہ پاٹھن پوشہ متوے
کرس بو سورِ پوشن مالہ امشب

پریشان زلفِ مشکین ہاونم مہ
بالفت دل مہ ولونم زالہ امشب

پر بر خمار زیبا دورِ ہاوُن
نظر از چشمِ پُرخمار تراون
دتوس در دستِ غم تمُ سروِ نازن
سُو دلبر چھوم شہِ خوبانِ عالم

فریباہ دِت لوانِ چھوم ژہالہ امشب
مہِ کُرنم جادُو گوتاہ ژالہ امشب
ہجرت چھوس گمُت پامالہ امشب
بو مسکین لارہ تس دنبالہ امشب

غزل

یِم زار ونس بردار کرِ سنا سو یار بوزِ
یا مارہ تُلِت خنجر نتہ سانہ شباہ روزِ

کشمیری

معشوقہ کیاہ گوی کینہ نارہ مہ برِ تھم سینہ
معشوق خلوتخانس مشتاق چھوی پانس
کیاہ گوس ملالہ رُوٹھم سرہ آدہ نگوی موٹھم
بلبل چھو بہت باگل مشتاق گومُت بالکل
مس دِتونم کلہ دالن چھوہ راونس اک پالن
ولہ یارہ کرِ سفر زمینہ اسمانہ نیبر
ولہ یارہ گرِ چھو از تن ژہانڈون پنون وطن

عاشق چھو کمہِ بینہ مارُن نہ رَوا روزِ
عاشق منز ویرانس معشوق تنہا روزِ
کت دَردہ نیِٔ بو کھم کس لُکس ہنا روزِ
لنیِٔ رُوزہ گل لنیِٔ بلبل از عشق کنہا روزِ
چھوم دُورہ روزِت زالن کرِ سنا دوا سوزِ
ژہانڈون پنُن دلبر نیہ لنیِٔ تمنا روزِ
اَس مشار پرالفتن کرِ سنہ پیغام سوزِ

غزل

ہاعشقہ مکر ستم ناظم چھو پاران یتم
چھوس تشنہ دیدارِ تم یکہ نہ یہ دم روزِ

بزبان اردو

ختم یہ شکوے نہ ہونگے بندہ پرور سوئیے
خواب ہی میں بھولی بھالی شکل دکھلا دیں مجھے
چٹکیاں لیتی ہیں دل میں آپ کی انگڑائیاں
اور لو کروٹیاں میں نیا فتنہ اُٹھا
کیا کہا پھر تو کہو ہم تو نہیں ہم تو نہیں
چٹکیاں بھرنے نہیں مجھکو گدگدا اپنے تو دیں

اب کوئی دم میں سحر ہوتی ہے چلکر سوئیے
میں یہ کب کہتا ہوں سینے سے لپٹ کر سوئیے
غیر کی محفل سے اٹھئے اب میرے گھر سوئیے
مجھ سے کہتے ہیں کہ دشمن کے برابر سوئیے
سوئیے تو خیر کروٹ ہی بدل کر سوئیے
میرے ارمانوں کی قسمت جاگنے پر سوئیے

دیکھکر اُن کی ادائیں گل کھلینگے اب غزل
رات کو وہ آئینگے اے شوخ دن بھر سوئیے

غزل

پھرتے ہیں آسماں پر شمس و قمر ستارے
اُس بُت کے ہیں تصدق جتنے حسین سارے

دنیا کو تو نے ظالم مقتل بنا دیا ہے ۔
لاکھوں تڑپ رہے ہیں تیر نظر کے مارے

جاتے ہوئے جو دیکھا اُس نے جنازہ میرا
لاشہ پہ سنگدل نے پتھر اُٹھا کے مارے

بسمل کی طرح میں نے فرقت کی رات کاٹی
سینے پہ میرے ظالم خنجر چلے دو دھارے

مقطع

محشر میں گر نہ شکوہ میری جفا کا رحمت
پھر بھی نہ مُنہ سے بولے آنکھوں سے ہیں اشارے

شمس فقیر

شَنیا گرہ پھنتھی اُوس میُون ادلوے ۔ ام عشقہ نارَن زالوئے
گنہ ہس تراونم رونہ منزادلوے ۔ ثمرون ثروان بوزان ژاس

شُگلیتہ نشہ مہ گلزار چھپا دومی ۔ ہادُم گل شفتا لوئے ۔
ہاتفین ساتہ اکہ آلو دتو نم ۔ ہتسونم کرُن اخلاص

حضرت ہادین آدمی دپونم ۔ دُنیا چھوکاوہ ینہ ڈالوئے
داوس سیتن ملہ وَن تھادتم ۔ ہادُنم عام کیو خاص

کُوتہ بال دربنٹ آم دَزان نارہ سیت ۔ آب مہ دربنٹ آم کوئے
زال مہ دربنٹ آم سبز دربناہ ۔ اَکھ یارہ وَلئے آَس

کادو گو خبر ہتھ تس راتہ مُوگاس ۔ زالس لگوس سوکھہ سوئے
موکھہ ایٹی ڈلیشک نہ کتھابوزک ۔ وتھاہ چھہ ٹُور نمناس

بُوز راتہ مُغلَن کلمہ ژھنُن ہُن گنو ۔ پنہ نئے راؤ آسنے
کاؤ آؤ خبر ہتھ لتِس رازہ ہونزس ۔ کوتاہ تلون قیقاس

زالس لگت جبر تس ہیوسے ۔ غیرتس اوسوس گاٹو لئے
سیرت تراوتہ صورتس لاروم ۔ دولتس چھوپسپان ڈاس

تھزر تھزری رازاہ اوسوس ۔ ازلن دتو نم ڈو لئے
گزل سر ماہ چشمن لوگنم ۔ دشمن گوم لتہ داس ۔

تھرزہ پتھے نظر تراوم راوم - اکھ مُختہ پھالوئے
سُختہ یارِ کرُنم اَکھ مُختہ ہارِس - نارِس گروم اَکھ واس
بادہ فروشن وعدہ ہتونم - سادہ بہ لاگگ گرآلوئے
پَرنہ پان یدوے ہہوے نانک - خرچک لچھِ بُندستاس
اَکھ شایہ وانتھ ست ناگ ڈینٹھم - پنچھ ناگ چھوی آبہ چھولئے
زندان وَنِسی چھُو حضرتِ ادریسؑ - پیوندکران الیاسؑ
ست رِش ڈینٹھم گتھہ سنبراوان - نِپہ رِش نِپہ کم والوئے
پرژھام عارفن پَہ درویشن - شرمندہ چھِہ جیوگ سنیاس
زالومہ ذزاو سمندرس - مُختہ ہار بوُٹھہ مہ کھالوئے
حضرتِ خضرؑ اَمہ شایہ دپونم - سپدک الوٗ ماواس
بوزو حضرتِ سلیمانؑ تاجہ تختہ والوئے - بختہ پننہِ کھیونم شولئے
وقتس جکھنم گادہ ہانزہ کارس - تو تہ چھُوی ہارس یار رسندا پس
شمس فقیرو بہون تہ گدرون - زانہ سوی یم یہ زالوئے +
نوس تہ پرانس قدر زانی - مانی حرفہ یو لاس

نعتِ شریف

میری سرگشتہ حالی پر کرم کر یا رسول اللہؐ - کہ ہوں میں بے کس و بے پر کرم کر یا رسول اللہؐ
سراپا در بلا ہوں میں غموں میں مبتلا ہوں میں - نہیں مجھ سا کوئی ابتر کرم کر یا رسول اللہؐ
مجھے جلوہ دکھا پیارے گلے سے آ لگا پیارے - تیرے بن اب میں ہوں مضطر کرم کر یا رسول اللہؐ
میرے دلبر میرے جانی مئے عشق خدا دانی - پلا مجھکو میرے سرور کرم کر یا رسول اللہؐ
ضعیف و ناتوان ہوں میں مریضِ نیم جان ہوں میں - بنی ہوں مسطرِ بستر کرم کر یا رسول اللہؐ
کرم فرما شتابی آ مجھے منہ چاند سا دکھلا - بحقِ خالقِ اکبر کرم کر یا رسول اللہؐ
ہوئی ہوں جب سے تجھ پہ تیری شکل کا نقشہ - منقش ہے میرے دل پر کرم یا رسول اللہؐ
رہوں کا ہیکو لاچارہ پھروں کاہے کو آوارہ - کہ تجھ سا ہے میرا رہبر کرم کر یا رسول اللہؐ

گری ہوں خاک پہ لے پر اٹھالے دستگیری کر
پھر امت مجھکو اب دردر کرم کر یا رسول اللہ

مجھے روئے دکھا پیارے کبھی تشریف لا پیارے
مشرف ہوگا میرا گھر کرم کر یا رسول اللہ

جمالِ نازنین اپنا مجھے تو خواب میں دکھلا
فدا ہو تجھ پہ میرا سر کرم کر یا رسول اللہ

از تصنیف حضرت امیر کبیر

مدینے میں جو آؤنگی یہ رُو رُو کر سناؤنگی
کھڑی محجوب ہے در پہ کرم کر یا رسول اللہ

میر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ

گر بر سر نفس خود امیری مردی
ور باد گرے نکتہ نگیری مردی

مردی نبود فتادہ را پای زدن
گر دست فتادہ را بگیری مردی

ترجمہ

گر بدولت برسی مست نگردی مردی
ور بذلت برسی سست نگردی مردی

بزبان اردو

جہاں سے نقشۂ ہستی اگر مٹنا نا تھا
میرا مزار سر راہ گذر بنانا تھا

تو راہ چشم سے آتا میرے بھر آنکھوں پر
تجھے تو دل میں انہیں کھڑکیوں سے آنا تھا

ازل سے حسن پرستی لکھی تھی قسمت میں
میرا مزاج لڑکپن سے عاشقانہ تھا

یہ دل تو کیا ہے فدا جان تک بھی کر دیتے
ہمیں تو روٹھے ہوئے یار کو منانا تھا

ترجمہ

تمہارے دست ستم کے نثار ہو رحمت
میرے جگر پہ لگا تیر کا نشانہ تھا

کشمیری

ہمہ کرمس پوشن دستہ - کرتھیم بالہ بالہ یار
دادِہ تہندِ دِل گوم خستہ - کرِہاو ہم بالہ دیدار

روٗٹھمتس لس یارہ سے - وتھو سے بیان ولہ زار
ئیہ نتے ہیان دری چھسے - گرہ ہے سر نثار

ہمہ کمانہ چلہ کیاہ چھوسے - تیر لایم بے شمار
سینہ سپر داریو مسے - کرنہے بالہ نسکار

لچھہ ناوس پردہ کیاہ چھوسے حدہ رستس بے شمار
آہہ ستی پردہ زالسے ہتہ لسے اوس طلزار

ترجمہ

دِصہ رکس عشقہ نارہ سے - تتہ چھو حباب بے شمار
آب منجام آبدارہ سے - گرتھے بالہ ینگار

بزبان اردو

نہ کوئی پیش چلی عذر نہ انکار ہوا
جب بستر موت کے پنجہ میں گرفتار ہوا

سانس کا کرنہ بھروسہ تو کبھی اے غافل
یہ جو چلتا ہے سمجھ چلنے کو تیار ہوا

اِسقدر موت کی ہے نہ بند ضرب کی یارب
کوئی ساتھی نہ ہُوا مر کے بجز زیرِ کفن

جو کوئی سویا نہ اس نیند سے بیدار ہُوا
پہلی منزل سے ہی ہر ایک جُدا یار ہُوا

بحر

جیتے جی یار کئی لاکھ تھے ای رحمت
قبر میں ایک بھی نہ آ کر مددگار ہُوا۔

کشمیری

ہُو ہُو بو کرہ یو یور دلو
ڈکس ہران چھوپی تہ سُتن گیسو اوزران ہیژن
مستور آتس بتہ پلنس گستورہ گو بنا میون کنن
سیر گرتھ باون زالنسی نتہ کیاہ ونن ہرگا لنی
دریاوہ تران تارہ گوس منز سرہ خدایو ایرہ گوس
اتھ لیس تنور بن نار تتے منہ کو نہ سوی تہنزی وتے

مایہ چانہ راوُم رات نہ دوہ
شہار زن الگمت درو۔ ہو ہُو بو کرہ یو یور دلو
بہار آو نالہ دیو بلبلو۔ ہُو ہو بو کرہ یو یور دلو
سیر بس ژہانڈان رہبرو۔ ہو ہُو بو کرہ یو یور دلو
بوکھہ مہ لاگتم رہبرو۔ ہو ہُو بو کرہ یو یور دلو
لدہ خاک رولیس ہو ہو۔ ہُو ہو بو کرہ یو یور دلو

بحر

کیاہ کرہ زدلہ چھمنو ایوان
ہُو ہو بو کرہ یو یور دلو

مشراوتس کوہ ڈانہلو
مایہ چانہ راوُم رات نہ دوہ

کشمیری

بے دردہ دادِ چانہ سُور ہو سپدان۔ سُوئے لے منتھیو میانہ یار ولو
اتھی روز تو۔ زِ ہی کنتھ بوز تو۔ سر ہُو وندے سروار ولو "
کنہ نے کجاک حضرت یوسفؑ ۔ یوسف مصر کی بازارو "
خدا سے لدیو خریدارو۔ تھُدد ونتھ یوسفہ یار ولو "
مجنون کھڑاو نجدکہ بالہ۔ تراوان اشنی ژالو لو "
لیل ہُو آیسے سُرمتہ سازو۔ تھُدد وُنتھ میانہ مہراز ولو "

غزل اردو

ناز بھی ہوتا ہے ہوتی رہے بیداد بھی
سچ ہے ہوتی ہے بری مظلوم کی فریاد بھی
واقعی کیا چیز ہے اپنا دلِ ناشاد بھی
تجھ سے ملکر او بتِ بیداد یہ عقدہ کھُلا

سب گوارہ ہے اگر سنتے رہو فریاد بھی
رکھ کے بلبل پر چھری چمکا دیا صیاد بھی
ذکرِ حق بھی ہوتا جاتا ہے بتوں کی یاد بھی
بھولی بھالی شکل والے ہوتے ہیں جلاد بھی

سادگی ہی سادگی معشوق میں اچھی نہیں
باغ سے جانے کہاں اب دیتا ہے لالچ اُسے

لُطف میں کچھ کچھ جھلک دیتی رہے بیداد بھی
پھانس کر دو چار بُلبل چھنٹ گیا صیاد بھی

از عارفِ ریگانہ

واہ کیا حسرت زدہ ہے دل تمہارا ای خلیل
ہوگیا دو روز میں آباد بھی برباد بھی

حضرت لله دیوانہ رح

چانہ برتل راوم راژی۔ آواز واژی نو

کھاس وزل تہ برگہ چھٹری چھس سرگجی نبرزل
بالِ بالی مے پکھ یاژی یگال کیتاہ سمسارن

ویرہ نبر نے گیس باژی آواز واژ ینو
کالِ صوزران گھران میتری۔ آواز واژ ینو

پنجابی

ژونز شوبے نہ بوخد عشری۔ گرنز صاحبو شہر تھسن نہ زاہ
ادہ ناو یوم لکے باژی ـــ آواز واژ ینو۔

اردو

ای مرشد طریقت خوش رنگ رنگ رنگدے
دل میں سرور آئے آنکھوں میں نور آئے
یا تو شراب دیدے۔ یا تو جواب دیدے
واعظ کا ہے بہانہ حوروں سے دل لگانا
برسوں خمار آئے جس کا نشا نہ جائے
رنگین رنگ والے جو رنگ ہوں نرالے

ڈھلجلائے نقش کثرت خوش رنگ رنگ رنگدے
ہو شوخ جس کی رنگت خوش رنگ رنگ رنگدے
اے ساقیٔ طریقت خوش رنگ رنگ رنگدے
ملنے ہی کوئی جنت خوش رنگ رنگ رنگدے
دے ایسا جام شربت خوش رنگ رنگ رنگدے
خوش فام خوبصورت خوش رنگ رنگ رنگدے

نمبر

ای ہادیٔ طریقت ۔ اکبر پہ ہو عنایت
ہوجائے غرق وحدت خوش رنگ رنگ رنگدے

کشمیری

لہٗ تھو نم داد فراق کتو لگو سے رسے
ننہ کتھ ونہ منصوران کنہ لایہ ہا سے
ننہ موژ رت بال ہاوس تن تن لاگسے
سینہ موژ رت حال ہاوس کینہ میون کیاہ چھوسے
یار چاونس مس بنگہ تے حسہ وسہ راونسے
کھان برہ سے دودہ ہرہ کی پیالہ برہ سے مسے

مس چھی ام یار کرنس مزہ بوفلو
منہ منز منہ نار گنٹھ نم منہ منہ چھم رہ
مس چھی ام یار کرنس مزہ بوفلوا
یہ چھ تہنز منہ کامن سو چھو بے پروا
مس چھی ام یار کرنس مزہ بوفلوا
یاتہ دپونم چنتہ داماہ نتہ داماہ چپاو

چیہنے وین روز محشر میون دعوا چھوسے — مَس چھی ام کرنس هژه بو فلوا
دِلہ کیتاہ زار ونا مِس دِل ما تیر سئے — حیلہ گرام یار د پونم دِلہ ہسی منز راو
دِلہ ناو زم نہ تَت حرفس میلہ کمہ ماوسئے — مَس چھی ام کرنس هژه بو فلوا
حدہ لَنے یارہ نہ چھو روزان مدہ سور رادہ سے — سادہ وچھتن یار میونوی وعدہ سور لَنے دراو

غزل

لَدہ نا بو خاک رُوئیں وَدہ نا بے کسے
مَس چھی ام کرنس هژه بو فلوا

اردو

نہ تڑپ فراقِ بُت میں دلِ بے قرار سوجا — میرے ساتھ دینے والے میرے غمگسار سوجا
نہ ہو بیقرار اتنا جو ہو کچھ مزا کھٹک کا — بخیالِ ہوئے مژگان سرِ نوکِ خار سوجا
مجھے دفن کرچکے جب تو لحد نے یہ ندا دی — مجھے گھر سمجھ کے اپنا میرے یارِ غار سوجا
شبِ وصل نیند آئی میرا چھیڑنا مناسب — میں جگا ہی رہونگا تو ہزار بار سوجا
پسِ مرگ بخت میرا مجھے ڈھونڈنے جو آئے — کوئی اُس سے یہ بتادو کہ سرِ مزار سوجا
شبِ وصل ہائے میرے چھیڑنا ای نازک — کِس ادا سے اُن کا کہنا نہ خدا کی مار سوجا

غزل

وقتِ ہجر ہے رعنا آرام کرلے اب تو
تیری نیند اڑگئی ہے اور خدا کی خار سوجا

کشمیری

بوینہ نیہ سیت سوز بوزہ ناونس ـ سوزن ڈہت نیونس
منہ کے یارہ بلہ تن چھلہ ناونس ـ چھاوم سُویت بدنس
پنھہ وَنہ رایل اوسن بو راحِل ـ واتوم تنتوے نایل
زخمن تمنّدن رودس بو مایل ـ گٹن ژہٹ تراونس
حکمچہ تبرہ سیت پارہ گیم جگرس ـ لوینس دریاوس
دریاو لیے ناوِ بے مقام گتہ آو ـ چھس مقام سیت وادمس
نَنہ تنہ گنہ تہم کرہ نم باحساب ـ سپنوس لاجواب
طالبس غالب ہردم سوئی عذاب ـ کرنم تھوی وَنہ کس

قندہ پور آبہ بیت بو چھلت کھارنس - بروٹھ کُن نس نچارس
نازنین اوستہ کار - جان پورک نچار - ژورہ سیت نے گرنس

ژورہ سیت شت سوراخ کرنم - کرنم شیخہ بدنس
آواز شیراز حلقہ بیندراز - وزان شش جہاتس

آلو میانی یس گو گوشن - تس چھوی دل توشن
واون وُزوکر بادہ فروشن - لو یس منز محیطس

عشق نئی دردہ نے - لاگہ نے دیدہ نے - نے نے نے نے نے
وجعلنا من الماء کلّ شئ حی - چھوم حیات لامکانس

ونحن اقرب من حبل الورید - در وجود کنہ رچ نے -
الفقر فخری والفقر منی - گو درت چھوم فقیرس

نیہ منز ٹیڈ نے - چھم حیاتچ نے - آمر نیستان نے -
سیاہ پوش ظلمات کمو رنگہ - رنگہ نے چھم حیاتی حیاتس

نے نے نے نے - چھوم وہان نے - دھان نیتی تس ہوا بہ کانہ نے
چھوم شرف السمکان بالمکین - درحدیث شرفک شرف آمس

آبہ نے نارہ نے خاکہ نے واوہ نے - ژورہ سیت ژورہ ست پے
افسوس گوژن یمنہ محروم گے - تاون ہیوک یادہ نس

آبن آب چھاو تس کم چھاوہ نے - یس آبہ ٹیڈ باگہ نے
دوزخہ منز نیر - چھاوہ جنتچ نے - سلطان اذکارس

تت جایہ وانت انا پرہ ناوہ نے - تمہ جایہ منز ناوہ نے
کیشو الیشرن جمع بولہ ناوہ نے - ہر دل ہیت درہ مس

ست نیہ شت بروج - ستہ رش ہاوہ نے - گگہ نیہ منز اگہ نے
آغہ سند فرمان ست لورہ تاوہ نے - وانت کُل عالمس

زبان اردو	حکمکس تختس پیٹھ ناوہ پنے۔ مرحبائش گران دے احمد بٹوار مختصر وغیرہ پنے۔ پنے دبان زاو جدئس	غزل

روح کو راہِ عدم میں میرا تن آیا۔
دشتِ غربت میں مسافر کو وطن یاد آیا

چہچہے بھول گئے رنج و محن یاد آیا
رو دیا میں نے قفس میں جو چمن یاد آیا

اگیا میرے جنازے پہ جو وہ ہوش آیا
کر چکے دفن تو یاروں کو کفن یاد آیا

میں ہوں وہ بلبلِ مستانہ کہ ہوں ہر جا پر
بھول کر کنجِ قفس میں نہ چمن یاد آیا

ہچکیاں آتی ہیں کیوں عالمِ غربت میں وہ
کیا عزیزوں کو ہیں آوارہ وطن یاد آیا

رخِ جاناں پہ نظر کرکے بندھا گل کا خیال
قد کو دیکھا تو مجھے سروِ چمن یاد آیا

بے نشانی سے نشان بھول گیا مانی کو
کھینچ چکا یار کا نقشہ تو دہن یاد آیا

تذکرۂ چشمۂ کوثر کا جو زاہد نے کیا
اپنے یوسف کا مجھے چاہِ ذقن یاد آیا

وہم ہی وہم میں اپنی ہوئی اوقات بسر
کمر مایہ کو بھولے تو دہن یاد آیا

برگِ گل دیکھ کے آنکھوں میں ترے پھر گئے لب
غنچہ دیکھا تو مجھے لطفِ سخن یاد آیا

در بدر ہوئے تو واللہ گھر کی ہمیں قدر ہوئی
راہِ غربت میں جو بھولے تو وطن یاد آیا

خم کے ٹکڑے کئے شیشوں کو کیا میں نے چور
ٹوٹے پیمانہ جو وہ عہد شکن یاد آیا

طفلِ اشک آنکھوں میں پھرنے لگے ہر دم کی طرح
خورد سالوں کو بزرگوں کو چلن یاد آیا

کشمیری	تیرے منہ پر جو رکھا اُس سیاہ فام نے منہ مجھکو اے رشکِ قمر چاند گہن یاد آیا	غزل

متو یاون گتو گوم۔ ہے بالئے لولولو
تس صاحبس لگزنا پارئے۔ لولولو
تس نہ کرزنا بندہ بردارئے لولولو
زرس علاج لبنہ بالئے۔ لولولو

ہیہ مالئے لونتہ لولولو
بس عالم ہا ہمان چھوی (ہای لو)
ہیہ مالئے لونتہ لولولو
سرمن بیہوش ہا برہ گئے (ہای لو)

سر ژ تنتھے سوزمے ڈالئے لولولو
ہیہ مالئے لونتہ لولولو۔ مذکور

منقبت جناب حضرت شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ

خبر لو غوث صمدانی محی الدّین جیلانی
دکھادو راہِ ربّانی محی الدّین جیلانی
علیؓ کے لال ہو اور فاطمہؓ کے لاڈلے تم ہو
جگر بند رسولؐ پاک ہو تم شک نہیں اسمیں
میری کشتی بھنور میں ہے بچا لیجے سرِ عالم
ستارہ دینِ احمدؐ کا تمہارے فیض سے چمکا
تمہارے زیرِ فرمان ہیں شاہا جنّ و بشر سارے
تمامی خسروانِ عصر خواہاں ہیں کہ مل جائے
وہ اُلفت دو مجھے شاہا تمہاری راہوں میں دیوانہ
میسر روح کو میرے ہو شاہا بعد مرنے کے

کہ تم ہو قطبِ ربّانی محی الدّین جیلانی
چھوڑا دو کارِ شیطانی محی الدّین جیلانی
بصورت مصطفےٰ ثانی محی الدّین جیلانی
تمہیں محبوب سبحانی محی الدّین جیلانی
ہے بحرِ غم کی طغیانی محی الدّین جیلانی
ہوئی زندہ مسلمانی محی الدّین جیلانی
تمہیں زیبا جہانبانی محی الدّین جیلانی
تمہارے در کی دربانی محی الدّین جیلانی
بنادو قیس کا ثانی محی الدّین جیلانی
تمہارے در کی دربانی محی الدّین جیلانی

تمنا ہے کہ ہو منظور دیوان میرا اے خالق
بحقِ مصطفےٰ ثانی محی الدّین جیلانی

شمس فقیر

مہ لولہ نارن دتو آمہ تاو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہ تازہ شمشیر تراو نتھ نہ تمک خاصیت ستھاہ مارن
وچھام تی بادہ فروس سیاہ سر من دوان اوس گس
سیاہ چھے میل سیاہ مختے - سیاہ قلمہ سیدیت آو لکھنے
سیہ بنبور سیہ چھوی کاو - سیہ زُلفس نکھے واتو واو
سیہ چھے رات سیہ ظلمات - سیہ آسمانس کمچ چھے دات
سیہ پوشن اندر زی اژہ - سیہ دریاو سیہ چھوی عزہ
سیہ کُرسی وچھم عرش - سیہ ہوی چھوی معشوقس
سیہ اسود چھو کعبس منز - سیہ آیہ فرقان سیاہ چھی کرنز

جیا تلکہ آیہ سیت شیہ لاو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
شہید گیمتن ضرب بوزراو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہ چشمن سُرمہ لاگت دراو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہی سیت گنڈ نم جلاو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیہ الرازہ ہوز وَلنے آو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
والضحیٰ واللیل کرت ٹھہراو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہ پائس کرتھ پیراو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیہ خال قاب قوسین چھاو - ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہی منز سبز دریاو - ولو معشوقہ دیدار ہاو

سیاہ چھوی باغ سیاہ چھی گل سیاہ یاسمن سیاہ سنبل
سیاہ ریحان سیاہ سوسن۔ سیہ سبزہ پوش پھل درمن
سیاہ گل چین سیہ مسول ح سیہ کارہ پت ابرس تل
سیہ درچس ہٹہ سیہ چھے ہور تمس شیدا سیہ کستور
سیہ لیل آسہ مجنونس۔ پران لیلا گھتوی نجدس
سیاہی منز چھو آبِ حیات سیاہ نورس دِہان نورِ ذات
سیاہی منز بو گوس حیرتس بو کیاہ کرہ یت سیاہ کارس

سیاہ عشقہ پیچان رزہ کھڑاو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہ داغ منز گلالس ژاو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہ مارِ پیچان پردہ موتھاو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہ شاہِ حبش غلام سپناو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہی سیت دون گو ملاو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو
سیاہی منز چھو گاشک لباو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو
سواد الوجہ ات پیوناو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو

غ

سفیدی منز سرخ چھوی مے۔ پھٹو رُدُ ہدن آئینہ خانہ
شمس فقیرن داہاہ چاو۔ ولو معشوقہ دیدار ہاو

کشمیری

ہوی چون چھو سنبل۔ ہاوت کمن کمن
نازکہ خنجرہ سیت عاشق مارت رکیت
بینی دو بادام وصل شاخ بمن بمن

تراوت ژہ پریشان۔ بلبل ماسمن سمن
سوی خون ژہ ملت ورا ک یٹنن نمن نمن
نرگس چھہ پرمست بربر لولہ چمن چمن

زلف تو چلی پائے درحلقہ کر سیتھ جاے
نال گیمیت چھہ زولانہ۔ ہا لعمو کمن کمن

قطعہ تاریخ وفات خواجہ احسن اللہ صاحب بانڈے خادم درگاہِ عرش پناہ بقعہ آثار شریف حضرت بل۔ از نامی کشمیری

ناتوان دل بجہان داشت نباید مشغول
خوش پرستان کہ برین مائدہ مہمان بودند
احسن اللہ کہ ناگاہ بوجہِ احسن
اخترِ برجِ ولا بود وسپہرِ تقوےٰ
کرد زین منزل ویرانہ نشیمن درخاک
ہر کہ از پیر وجوان این خبر آورد بگوش
بہرِ تاریخ سر از اوج برآورد سروش

کز جہان ہیچ جز از کاہشِ جان نیست حصول
لذّتِ زندگیِ دہر نکردند قبول
بست بارِ سفر و کرد بفردوس نزول
خواجۂ خوب سیر خادمِ درگاہِ رسول
سرِ بخاک اندازین حادثہ اربابِ عقول
ہوش گم کرد بجان رنجہ بدل گشت ملول
بانگ زد۔ خادمِ درگاہِ رسول مقبول

سنہ ۱۲۹۸ھ

چھاپ غلام محمد نور محمد

مطرب خوش نوا بگو تازہ بتازہ نو بنو

الحمد للہ والمنہ کہ اندرین زمان سعادت افتران مجموعہ غزلیات

المعروف بہ

موسیقی کشمیری

حصہ ہفتم

چیدہ چیدہ فارسی کشمیری اردو غیر مطبوعہ وغیرہ غزلیاتوں کا مجموعہ

جسکو

کارپردازان دوکان

غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراج بازار سرینگر کشمیر نے مرتب کرکے

سنہ ۱۹۳۰ء میں چھپوایا۔

(رفاہ عام سٹیم پریس لاہور میں چھپا)

سام نامہ کشمیری۔ مصنفہ سید امیر شاہ کریری۔ قیمت فی حصہ ۵/

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدۃ فی حمد الباری عز اسمہ

الحمد لمن قدر خیرا و خبالا — والشکر لمن صور حسنا و جمالا

فرد صمد عن صفۃ الخلق بری — رب ازلی خلق الخلق کمالا

ذو المجد و بالجود و بالجد تجالا — ما مال عن العدل و لا زال ملالا

ذو القوۃ ذو الفضل و ذو الطول ملیک — ما رفع للارض جنوبا و شمالا

لا شبہ و لا مثل و لا کفو لمولی — لا ولد و لا والد لا عم و خالا

لا ضد و لا ند و لا حد لربی — الان کما کان و لم یلق زوالا

لا مثل لمن صور مثلا و نظیرا — من قال سوی ذاک فقد قال محالا

لا قبل و لا بعد و لا وقت زمانا — لا مانع و لا حاجۃ للہ تعالی

ارسلت الینا لنبیا عربیا — للخلق ھداۃ و للشرک ازالا

یا رب لنا و الہم برضائی — ما دام سقیما و بہا حل حلالا

نعت شریف

ایاک طلبنا و لنعماک سالنا
تاللہ و باللہ لمن خاب سوالا

یا رسول اللہ حبیب خالق یکتا توئی — برگزین ذو الجلال پاک بے ہمتا توئی

نازنین حضرت حق صدر بدر کائنات — نور چشم انبیا چشم و چراغ ما توئی

در شب معراج بودی جبرئیل اندر رکاب
پادشاہ دہر بر سر گنبد خضرا توئی
یا رسول اللہ تو والی امتان عاجز اند
عاجزان را رہنما و جملہ را ماوا توئی
شمس تبریزی چہ داند نعت گوہر ہای تو
مصطفی و مجتبی و سید اعلا توئی

غزل

مجھے مسیحا کے احسان سے بچا دینا
تمہیں نے درد دیا ہے تمہیں دوا دینا

[illegible]

غزل

[illegible]

عارفو تہ عاشقو ہاریچ وَن بن ستن
مغز لوٗبٕ منصور نارہ وبنح نمۃ معرفت بن ستن
انا الحق ہیم ولوی نمۃ لوٗزہ بامہ ستھن
ہٕژرٕ تن نو ونزس لوٗزہ بامہ ستھن دوہیر سخن
دوہیہ گرہ سو تہ بیعتِ مشتھاک بورہ
الست بہ بہیم ہماری بورہ وہمس
قالو بلیٰ لوٗزہ ونزس لوٗزہ بامہ
ہٕژرٕ تن نو ونزس لوٗزہ بامہ

غزل

کران چھس بوٗ انتظارہ
سنیو پارہ پرارہ بو
منی زارن ویت وارہ
زبنی چھس ناچارہ

مصرس منز مسافر
کیتیو چھوک وطنہ دارہ

بلبلہ راستہ ہا گلزارہ
ژٕہ گٹ وارہ
گلہ گرہ بہ زونہ خارہ
صورتہ رہ نو شیرہ دارہ
دورٕ پیون فنا
انتظارہ ہتہ گرٕ چھ بیدارہ

وُچھ ژٕہ ممبرٕ پرٕ سازو	مذکور	نازہ سارنے اینتو لہ
رمزہ گرہ میانہ غمزہ سازو		تیرِ غمزہ لاے تھُو
چھُوی ژٕہ لاگِت حسنٕ غازو		گمہ ہٕژرے بمہ رازو
ہاو چشمِ بادامے	"	جان میونوے چھُوی نیازو
خالِ رنگین و تازو		جاے رٹتھم شہرِ چین
مارِ گیسو چھی درازو	"	شمشادے سروِ نازو
جاے رٹتھم اندر دِل		انزنہ گردن چھے درازو
مجنونو پرٕ بیّاضو		لیلہ ہندِ ماوسے
لیل چھ لاگِت سُرمہ سازو	"	مہندیو و رازو
وُچھتہ روی انجناب		حدِ لاحد قد درازو

غزل

ژٕنِ پوش رنگہ ہے ڈینٹھمس تن
ہا ژٕنُن نو ونزس بوزہ عالم

دوہہ لکہ تس تہ مے میجای تن
آولِ ہا سنیو سیہ ن زادِل بدن

ہے اموب تھوٗم سُئے لادن
ہا ژٕنُن نو ونزس بوزہ عالم

کیتیو پارہ سرافرازہ پرارہ بو
ہائے سرداہ
چھُوی بمہ شیشہ چھانہ بو سرداہ
ونزی گرہ مہ پارہ پارہ
کمان بیت نور تھس بو
کماندارہ
شہسوارہ
گرٕ چھ بیدارہ

غزل

کتیو یاره پراره یو

محمود چهوی ونان زاره هم یو واره کا لهنته نو

پیتاه زالت عشقنه ناره

کتیو یاره پراره یو لیه یکهنه گس ماره

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
واندران برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوق در این کار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت

عارفی کو سیر گرداند ز مقام نیستی
مست شد چون مستی او عالم اسرار داشت

در نمیگیرد نیاز و عجز ما با حسن دوست
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت
وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقهٔ زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهار داشت

بچهت ژلو هم هے شهماره
آماره چانه بو پان ماره
گوی پر رنگ چیندن داره
کنے بوز وئے زاره
شراونه گوم خسزانو
ودن چهس مد نواره
آدن باجه ها لوکچاره
دتم ژهونجه درشناه
مه گے ناصه دلس پاره
هیه میانه گل اناره
خبر کهنته لبم نو
هے سمساره برم باز گاره
بوچهس چان خریداره
کنگ سون ته چهو هم ژی
وئن کهنه چهو منه کس پژه گاره

وچهت چهسنه هکانی
کتیو یاره پراره یو
وندے جان وجگر بو
یاونه میانه گل اناره
سوران آم مه لوکچاره
بدن ناره زالت مه
پیتم یور ستمگاره
سیه چشمه جادو گاره
دوره چانه گلا بو
ژه چهوک کته بو کتو لاره
بتر خورد چهس آواره
ژه کیاه خاصه سودا چهوے
هتکه میانه هے مختهاره
لیه یکهنه لیه نو ماره
چهس ناچاره زلیخا

غزل

تن ز [illegible] غلامان [illegible]
[illegible]

شکلِ بشر میں ظاہر گو ہے ظہور تیرا
لیکن ہر ایک شے میں مخفی ہے نور تیرا

ذرے میں بھی چمک ہے خورشیدِ احدیت کی
دیکھے نہ گر تو اے دل یہ ہے قصور تیرا

موقوف کچھ نہیں ہے کعبہ ہو یا کلیسا
ہر شے میں تو ہی تو ہے ظاہر ہے نور تیرا

ہاں شانِ کبریائی شایاں نہیں کسی کو
زیبا ہے یا الٰہی تجھکو غرور تیرا

باطن خدا ہی جانے لیکن احد ہے ظاہر
ہے میم احمدی میں پردہ ضرور تیرا

کھلتا نہیں یہ عقدہ یارب یہ کیا سبب ہے
موسے رہیں سلامت جلجائے طور تیرا

حاصل ہے قرب تیرا ہستی اگر مٹاؤں
ملتا نہیں ہے کچھ بھی اے یار دور تیرا

کوچہ فنا کا جسنے دیکھا فنا سے پہلے
ہو ویگا وصل حاصل اسکو ضرور تیرا

اک لختِ دل سے ظلمت کافور ہو گئی ہے
سینہ میں آ بھرا ہے جب سے یہ نور تیرا

امید ہو گئی ہے لاتقنطوا کو سن کر
دیدار پائیں عاصی یوم النشور تیرا

غزل — دل میں یہ ٹھان لے تو فرحت طفیلِ احمد / دریائے معصیت سے ہو کا عبور تیرا — **کشمیری**

دِل ژُورہ رٹیو نم دلبرَن
مورُس بو چانی دُورِ رَن

ٹھوک کرہ ناوُت عابدَن
زُنّار پراوُت زاہدن

رُودِ ینہ صبراہ صابرَن
مورس بو چانی دورِ رَن

وِس گراوہ بکھنا دلبرس
چھم ناو بڈ مرشہ منز سرس

لاچارہ کرنس شوقنی
دل پارہ کرنم ذوقی

غزل شمس فقیر

عاشق غلام مصطفیٰ

عشقنی اندر چھوی دل صفا

آن تجلی که شد از طور عیان اے موسیٰ
جلوہ ماہِ من و گوشۂ بام است اینجا
شیخ تشریف مبر بزمِ شراب است اینجا
دم مزن ... تشنۂ عالم آب است اینجا
خواہشِ زندگیِ خضر حرام است اینجا
کہ بیک چشم زدن کار تمام است اینجا
پیشِ اربابِ خرد شرح مکن مشکلِ عشق
نکتۂ خاص مگو مجلسِ عام است اینجا
اے صمد
... تجلی بنی ... کلام است اینجا

غزل صرفی

... نو کیاہ ... [illegible]
... تمس فقیرہ ... نو کیاہ ... [illegible]

ام عشقہ نارن زاجنم تنئی		بو کیاہ ونئی اگو ظہور
رندن گندان پیوم ورشنئی		زندگی لبک تہ ڈیوٹھک نور
طورس سور گو پرتوہ پیئی	"	عابد تہ زاہد چھ اتھ نشہ زنی
واحد تمکوی چھو شیخ منصور		انا تم دپو نئے معرفت چنئے"
کنو بوزک اچھو اوچھنئے		مقام محمود سپدی حضور
رفتار گفتار تہ جاپہ چھونئے	"	بو سر شمس فقیرہ ونئے
سر تراو پتھر در مخمور		سوی اتزہ یس تتہ برموز رنئے"

غزل

ونومہ تمس یو نہ ہیرے نو کیاہ سنا نیرے
کون چھوس ظہور زہ نو سورے - نو کیاہ سنا نیرے
دیدار چھوی حضر تہ بل - بنیا ئیس چشمن تل
کرو صیقل لاگو شیرے - نو کیاہ سنا نیرے
ستت جو یہ تتھ چھ نیران - آدہ لون کتہ چھو پھیران
تختہ منزہ لدرہ صدرہ ہیرے - نو کیاہ سنا نیرے
در ظلمات آب حیات - نہ چھو دوہ تہ نہ چھو رات

غزل ... مارا

لیلیٰ کو یار ... مجنون ... مارا
... پیش شکستہ دل کو ... [illegible]
[illegible]

غزل

ازبن شوق والی و یارہ لقہ بیت و فیہا جال اسلما
کرہ میاندازان نواحی نعرہ بد و صلنہ نحابنا ب داوہ
لاودی غم منہم فیا دوہ زیام جلرت وسق
نہ کینہ باورنہ عقل شترنج انا نہ دل تعلیبا
زی جمال الغو قبلہ جان جسم کوئی پیر کعبہ دل
فال بیجہ بار الیکن ہسی دوان سعینا الیکن تنعا
بنار تفنی سرکرای سرکا پرپیج لو وجالت ورین جدائی
مصفت شوق فاومنیجہ اقلیغ اشنغ
مرعشقت سکہ لوو باسکن زبا مراد بابقین
زبنیلی زغم نیانی اجتنابدہ والی شدہ اشکارا
بن از نبائی کہ میدجای مجال بودن بمید اران دو
سب شناست بجزون بوی یحت گزیدارا
نبح فقت

غزل شمس فقیر

بوز عشقن دُودیارہ گوم
متو معشوق یاد پیوم
میخانہ منزہ لُولہ مے چیوم
متو معشوق یاد پیوم

اَمِ کلالن بانہ ٹھُر سیٹھاہ
اَمِ کُنزن کیاہ دتو جلاو
یاربوی آشناو نو چھوکانھ
اَتھ چیہ کس دریاوس
دِلہ کے دروازہ کن ژاہس
گرہ پنے کُر تھہ معراج

رنگہ رنگہ آنھہ کیاہ
تس کُنہ سی کیاہ چھوناو
تمہ چھہ ساری بیوفا
شاہہ منز تھہ لامیس
ملکِ وحدتہ منزہ دناس
شمس فقیرہ چھوی خراج

سارِی چھہ پچھنہ لوی دراس اوم
پرزہ منزہ زرہ پان کھاجام
خاہن سیتن گیم مے کوم
دُورہِ برزخہ لوز پرزہ لیوم
اشیچہ چوبہ پیے ہیو وزیوم
چھوس کنہ نے کیاہ سناو چھام

غزل

اَمِ یارن گنڈنم گل
متہ ژہانڈت حضرت بل
لتہ آسم جانی گل
متہ ژہانڈت حضرت بل

زلہ اندری نیران زل
آب ڈل کیاہ مالا مال
نتہ گاشس سیت تھاوزان
نتھہ درگاہِ رُوز منتظر

ستر پاپی تہ چھو نیرو بل
نتہ عاشقن چھو مت رو چھو چال
یتہ گتہ نے گاش نیران
ناوکرنم شمس فقیر

شنیا چھو تتہ پاین تل ندکور
پھاپہ ندان گل کنول
دلِ آئینس کر صیقل
نتہ حیران بدِ عاقل

غزل بزبان اردو

مدینے میں مجھکو بلایا محمدؐ
مجھے چاند سا منہ دکھایا محمدؐ
کھڑی ہے یہ نادار در پر تمہارے
کرم اللہ اس کو چھوڑ دلایا محمدؐ
ترے سا در سے در من جو بیچاوں خالی
کہاں پھر میں جلوں بھلایا محمدؐ
میرے حق میں سب دوست دشمن ہوئے ہیں
توہی دوست اپنا بنا یا محمدؐ
غریبوں گداؤں کا تو دادرس ہے
مریضاں دوا یا محمدؐ
ترا در ہے دار الشفاء میں ہوں خستہ
کوئی نسخہ مجھکو بتا یا محمدؐ
جہاں سے سبھی لوگ روکش ہیں مجھ سے
تجلی ہوں ہوئی کیا خطا یا محمدؐ
مجھے آتش غم نے ایسا جلایا
کہ جاؤں کہاں میں یا خدا یا محمدؐ

سُنیں گے نہ فریاد اگر آپ میری
کیا شور تیری محبّت نے ایسا
خراب و ذلیل و پراکندہ ہوں میں
نگہ دیکھتے دیکھتے تھک گئی ہے
فلک کی ستائی ہوئی گر پڑی ہوں
ندامت سے گردن میری جھک گئی ہے
میرے زخمِ دل تازہ ہوتے ہیں ہر دم
میں ہر دم تجھے یاد کرتی ہوں حضرت
خبر اس سیہ سر کی لے ای مسیحا
بحقِ علیؑ قاسمِ حوضِ کوثر

سُنے کون تیرے سوا یا محمّدؐ
کہ دل میں نہ میرے چھپا یا محمّدؐ
کروں اس میں تدبیر کیا یا محمّدؐ
کہیں اب تو تشریف لا یا محمّدؐ
پکڑ ہاتھ میرا اُٹھا یا محمّدؐ
کروں کیا میں چارہ بتا یا محمّدؐ
تو شفقت کی مرہم لگا یا محمّدؐ
نہ مسکین کو تو بھی بُھلا یا محمّدؐ
کہ مُردہ پڑی ہوں جِلا یا محمّدؐ
نہ اَب مجھکو در در پھرا یا محمّدؐ

سُنے کون محجوب کی اِلتجاء کو
تو بن میرا مشکل کشا یا محمّدؐ

غزل

ہیرہ وڑھے یمہ اڑھہ رڑھے
آسمانکھ پریہ ورڑھے۔ آبِ زمزم چھاونے

سُون وڑھے گندہ نے
تن ناوت نہ تو ہو کھڑے سُون وڑھے گندہ نے

غزل

عشقنئہ بیدانہ نزاوو دم سخ
ہے توے تو جھوم پانہ دے
یمہ دریا وہ آس پیدا گے

بہارِ عشق زالان چھوم چھوم
کلبہ مہ سولہ لگالان چھوم اشکن تس تس
ہمن مہ چھونہ لوکھ ویشن زِ نتہ اپن
سو دلبر وارہ ویسے نتہ اوزہ ترا وین چھم
نفرادہ قولہ حسلا زنبل چھل وین چھم
تیہ نیس نارین چھل چھم
چھ نارین زلہ وین چھم
ویس اندر زن چھم
ستہ سنیہ صورت
سموت چھوم ایسنیہ سن وت
مہ و چھم مغنیس منکھ
نین گرتھ چھوی
زنور حق ہ پشین
سو دلبر وارہ

کرس قربان پادن ستر	سو دلبر وارہ ڈیشن کر
ہون پے بوز مس نیبا	لنگارس ناو چھوم زیبا
تندوی شوق چھوم رہبر	کرم عشقن سو لس سرتل
سو یُد دارت دیم کرتل	بو دارس موین گرِ ہت بردر
شوبہ وِن رُخ زہ تمسند گل	معنبر زُلف چھس سنبل
نتہ چھوس اُلفتک چنبر	کمان ابروی چھس پُرخم
زمژگان تیر ہا دِتنم	چھہ بینی نازنین خنجر
دو چشم ناز مستِ او	بعشوہ برم دِوان ہر سو
چھہ بنگالک زہ جادو گر	زبان شیرین شکر خندہ
چھوتس قند و شکر بندہ	دہن چھوس چشمۂ کوثر
کمر نازگ دلآرامے	گل اندامے وگلفامے
پری تس شوبہ نہ ہمسر	صنوبر قد چھوتس رعنا
چھو سروس در جگر تمنا	چھو از شمشاد زیبا تر
سُوئے از واتہ دادس	تھوم کن وارہ فریادس
رتس دامانہ در محشر	سُو دلبر وارہ ڈیشن کر

غزل

تعالی الله چه دولت دارم امشب
که آمد ناگهان دلدارم امشب
چو دیدم روی خوبش سجده کردم
بحمد الله نکو کردارم امشب
نهال عیش از وصلش رآورد
ز بخت خویش برخوردارم امشب
بران عزمم اگر خود سر برود
که سر پیچی از طریق بردارم امشب
کند نقش انا الحق بر زمین خون
کشی بر دارم امشب
چو منصور ار کشی بر دارم امشب
بران لیلۃ القدر است بسم
که از طالع بیدارم امشب
توصلہ نعمت من غم سکھم
دہ تحسن دہ سرا دارم امشب
مکنوہ حافظ محو گردد
همی ترسم که درسر دارم امشب
ازین شوری که در سر دارم امشب

غزل

فراقِ جاناں میں ہم نے ساقی لہو پیا ہے شراب کر کے
تپِ الم نے جگر کو بھونا تو ہم نے کھایا کباب کر کے

نہ چین پائیگا تو بھی ظالم کسی کا خانہ خراب کر کے
یہ یاد رکھنا کہ لینگے بدلہ جنابِ باری حساب کر کے

ادھر تو منہ سے سوال نکلا ادھر ستمگر نے بات کاٹی
ذلیل ہونا پڑا ہے کیسا صنم کو حاضر جواب کر کے

میرے جنازے پہ میرا قاتل نماز پڑھکر یہ کہ رہا تھا
لے اب تو سر سے عذاب اترا چلا ہوں کارِ ثواب کر کے

نئی ادائیں نئے کرشمے نئے یہ فتنے نئے یہ غمزے
ذرا جو رُخ سے نقاب سرکا تو مار ڈالا حجاب کر کے

محب

فقیر مسکین گدا بھکاری کہاں تھے ایسے نصیب میرے
زہے مقدر پکارتے ہیں وہ مجھ کو عالی جناب کر کے

کشمیری

نازنینہ بیو ٹھم منز کمن
اکہ وچھنہ نیو تھم کڈ تھ دل
در دل مہ رود چو نوی فراق
پروانہ کیثراہ میون چھوی
دور الہ رت کر تھس بو دور
بر مت زن چھوی بر
رخ چھوی پھولہ ون زن گلاب
چھے چشمہ چانے آبدار
چھی مخنتہ مالہ دندہ پھل
مشتاق عاشق چھی ژہ پت
بر لالہ رخ شوبان ژہ خال
گلرو یہ بو تنبہ لاوتھس
مژہ نندرہ ھرھی ژی لمت
کس نہ دلو تھم داد مہ
عشقہ نارہ مہ زوز الوتھم

بازای صنم یکھضا بمن
ونہ کس مہ کر تھم پا بگل
آتش وتھوم از اشتیاق
پروانہ سندپیٹ دو سہ لوبے
انہ ہم حضور بو وچھنہ دور
برمہ چھو ییتھ سیاہ ابر
گو وچھتہ بے تاب آفتاب
نرگس وچھت گیمژ بمار
لعل بدخشان وٹھ وزل
چھک قبلہ کعبہ چان وت
بیتھ پیش آنحضرت بلال رضؓ
دیوانہ بلبل تراوتھس
ژہ والنجہ زنہ مے ژھنوت
اکہ نظر کر تھم جادو مہ
تنبہ لاوتھس دل ڈالوتھم

تنہ بو رلو ٹس چانی غمن — مذکور
مشکل مہ پیو کرلوٹ درزمن — 〃
چھو منہ یہ آتش مہ ہمن — 〃
رخ چھو ژہ شمع انجمن — 〃
منہ میانہ چھوک نور جان من — 〃
منز سنبلن ییتھ یاسمن — 〃
روزرد نسرین وسمن — 〃
ژھنہ چھہ خوبی بادمن — 〃
نتہ ٹھہ عقیق اندزمن — 〃
محراب بومن چھی نمن — 〃
چھوی دانہ منز زلف خمن — 〃
چون خار لے باغ وچمن — 〃
ژھہ ژھرہ تجنم زمن — 〃
جان چھوم لب چھیس پیدمن — 〃
نمہ ناوتھس میزی نمن — 〃

عبد القدیرس گدٚتھ تاو	گرہ گرہِ تس وردی یہ آو	ای جانِ من جانانِ من	بازاے صنم یکھنا بمن

غزل

تراوِت مہٕ گوٚہم دلبرے	چھس بانبرِ پئر کتو گرٹھک	اکِسی گرِسے بیہ بیہ گرے	چھس بانبرِ پئر کتو گرٹھک
تھرِ پوشِ برہ گیم چھوک کتے	بیہ تورِ چانہ مارہِ منتے	مارہ گیسہ چانیِ اُولرِے	مذکور
رَہ کیاہ مہ لُدتھم مہ رُخہ	رِہ مہ وژھم چانی مُوکھ	وِہ بالہ کھُیوی وَنُن بامرِے	″
مطلب مہٕ یُن تیو چون اُوس	تمنّا سو چھوم سپدک مہ دوست	دُورِ رِ کسو چولوی زرِے	″
از خارہ خار تھوتھم بدلِ	دِلدارہ وچھس زالہ گُل	سوی زانہ خارِ ین ہیھوترِے	″
عشقچہ رزے وچھس ژِہ بو	شوقچہ رِہی تچھس ژِہ بو	فوطہ مہ گو مُختہ لرِے	″
چھس شیفتہ تتہ صورتس	تنہ پیٹھ ن چھس حیرتس	اَچھ چھیم لگِت تو کُن درِے	″
بادام چشمن چھوی خُمار	تنہ بو ینبرزل چھس بمار	چشمو بو تراوان چھس جرِے	″
مُوکھ ماوِتھی سُوکھ بالہ نیوت	ہیہ مالہ دِل متہ ڈالہ نیوت	بلبُل ژلوک گُل پیکرِے	″
مہ صبر و ہوش غارت گرُت	تیر رِمژو مہ رت ہرت	سَروس گیم کاٹھہ تھرِے	″
چھوک یارہ کتہ در انجمن	یتہ وندہ ہے سر قدمن	دلبرہ مہ دل چون ہا برِے	″
یتھو ہو دریاہ کانہ دُورِ رب	مہ خُورہ تراوِت لگو یہ رس	کس لاوِہ مُورہ نارہ ہرِے	″
دُود سینہ مہ چانہ سُوزہ	کتو تام اَت منز بُو روزہ	سُدزاہنہ وچھتھم سُندرِے	″
دردِ دل قدیرس غم سینیو	مجنون بنیو عاشق ننیو	یارکر بئیس تھاوِس گرِے	″

غزل

گوٚہم جُدا چھوک بے وفا	ای سروِ زیبا کتو گرٹھک	کیاہ چھوی نفع کرتھم جفا	ای سروِ زیبا کتو گرٹھک
وِنتم ژِہ کمہ سُونہ گن برِی	ترکِتھم مہ تمہ ژِی لنش برِی	چھے دلبری چھوک دِلربا	مذکور
تنھا بو تراوتھس دُورِی	دِل ہت مہ ژلوہم ژورِی	آخر یہ ژِی اُوسُوی مدا	″
خبراہ ہتم یارو یتہ سم	وچھتم مہ چھم گیمت ستم	اُنُو مہ بجا چولوی رضا	″
شوق گوم چون معشوقہ	متو گوس چانہ تعشوقہ	ذوق چھوم تہ چولوی ہتنا	″
جانانہ چھوک شاہِ خُوبان	ساماننہ جانہ چھی شوبان	خُوبانن ہ لوکھہ چھوک خوشنما	″

چھوک دلعزیز چھے دلبری	مشتاق ژی حور و پری	ات طلعتس چھوی مرحبا -	ای سرو زیبا کتو گژھک
ہاوتم مہ پننوی گلعذار	سرلو پنن کرہ ہے نثار	جانانہ جان کرہ ہے فدا	مذکور
فلمت چھہ باغن یاسمن	وچھنس وئن عاشق سمن	ژہ تہ یارہ یتہ چھتمو ہوا	مذکور
پت کارہ لاگے کارہ پتہ	چھم وارہ پھلمت لوہ ہئت	یتہ لور با ناز و ادا	〃
دیوانہ گوس دیدار ہاو	پروانہ گوس رخسار ہاو	پر نور چھوی شمع لقا	〃
دردانہ نئی مارئت گلن	جانانہ مارت محفلن	دامانہ دارت چھی ژہ شاہ	〃
کیاون گئی ژئی میان دئی	پتو پھیر چھے دیہ سنز دری	گرتھس بو متوتی چھا روا	〃
بلہ داد ژلہ مہ داغ دل	یلہ اژ ہم ژی باغ دل	منزل چھو میونوی دلکشا	〃
گرتھم مہ زلفک دام تہ	مندنن مہ گرتھم شام مہ	مشکل گرھون امہ نش رہا	〃
تعقین زر چھے ژی لسبر	ینتھ بر فلک مہر و قمر	مشتاق ژی چھوی مہر و ماہ	〃
چشمان شہلا موژہ راو	گہ تراو دل اسہ شہلاو	چھے مست و مخمور سرمہ سا	〃
گلرویہ وچھتم یم چمن	بہتم دماہ در انجمن	رنبہ ؤنہ بوتھ وچھ ہت رما	〃
عبدالقدیرس دل چھو سرد	چھوس دردین ژ چھو زرد	خاک قدم دِس توتیا	〃

غزل

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بدہ ساقی مے باقی کہ در جنت نخواہی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّا را

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار و شہر آشوب
چنان بردند صبر از دل کہ ترکان خوان یغما را

زعشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
باب و رنگ و خال و خط چہ حاجت روی زیبا را

من از آن حسن روز افزون کہ یوسف داشت دانستم
کہ عشق از پردۂ عصمت برون آرد زلیخا را

حدیث از مطرب و مے گو و راز دہر کمتر جو
کہ کس نکشود و نکشاید بحکمت این معمّا را

نصیحت گوش کن جانا کہ از جان دوست تر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

بدم گفتی و خرسندم عفاک اللہ نکو گفتی
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
کہ بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریّا را

غزل

فنا کا جام دے ساقی میں پی پی لوں تو بھر بھر دے
بقا کی مے سے آنکھیں مثلِ نرگس مست کر کر دے

نرالا ہے تو اے مولا نرالی ہیں تری شانیں
کسی کو خاک کی ڈھیری کسی کو سنگ مرمر دے

بُراق شاہ نے معراج میں یہ کی دعا حق سے
عطا کردہ قدم آواز چلنے میں جو فر فر دے

الٰہی روضۂ خیر الورا پہ جب میں جا پہنچوں
برنگِ گردشِ گردون نہ گردش بادِ صر صر دے

کہا جبریلؑ سے حق نے دمِ میلادِ پیغمبرؐ
میرے محبوب کی آمد کا تو پیغام گھر گھر دے

صدا یہ آرہی ہے دمبدم ہُو کے بیابان سے
اجل قبروں میں لاشے غریبوں کے تو دھر دھر دے

بیت

جلالی ہے عجب اُس قادرِ قیّوم کی قدرت
کسی کو تاج سلطانی۔ کسی کو بھیک در در دے

کشمیری

اے دریغا عاشقس معشوق راوُن مُشکلاه
غیر زانس احمقس نش سیر باوُن مُشکلاه

واٹھ کُس دیہ شیشہ دلس پھوڑاوِس جاہلاه
چھوی یہ دل آزردہ گوُمت سنبلاوُن مُشکلاه

شہسوارہ ماشہ مارن عاشقن گو کربلا
پیمتس تہ موہتس پٹ ضرب تراوُن مُشکلاه

دام زلفن رام بو کرنس خام کرنس مبتلاه
خستہ دل میون بستہ گوُمت موکلاوُن مُشکلاه

زاگ برگل ہئت چھو ریوان نالہ دیوان بلبلاه
داغ دردل ہئت چھوُ لالاه باغ چھاوُن مُشکلاه

کس وَنِت زانے بنِت پانس سنِت گوم ضربِ لا
اک خداۓ ہانڈُن دویم دُنیا بساوُن مُشکلاه

عارہ رستس یارہ سنزی لا اُبالی در دلا
جلوہ ہاوُن تنبلاوُن پردہ تھاوُن مُشکلاه

رِژ چھہ یارس پت گدائی دوہ جدائی واولاه
لُولہ اندر نار عشقن لله ناوُن مشکلاه

بیت کشمیری

آدہ نے چھُوی وعدہ دِتموُت یاد کرِ قالوا بلیٰ
تی بغفلت مصطفٰے شاہ مشراوُن مشکلاه

از شمس فقیر

کس وَنہ چوم عشقن شراب مستانہ مست گجس در خراب
گوشہ جگر سوخت نقش آب مستانہ مست گوس در خراب

بارِ امانت بار کھتم۔ چھا تکرار اقرار دتوم
بند بوتنے چھوس در قلاب مستانہ مست گوس در خراب

سینن پیہ عشقن تیر کہنہ زانن چھہ واعظ بیخبر
پیرن کھمت پر پر کتاب۔ مستانہ مست گوس در خراب

الو گووہ زانی زگ تہ پردن آنس کتھ واس بین
نحفے نھکان متہ وچھہ نواب مستانہ مست گوس در خراب

معذور کتہ پلہ چھوسنہ شور۔ صدپہ ٹسمہ کتھ ترہ اپوُر
انِس نیٖن ییٹ چھوسنہ کار۔ گلس چھلس کم گفتار
من کان ہٰذہٖ چھوی گواہ۔ مازاغ البصر وما طغےٰ
گندم نما چھوی جو فروش متو گوسوی لسنہ آسہ ہوش

حور و دتوس دوری جواب۔ مستانہ مست گوس درخراب
زرِس مرِس نو چھوی حساب۔ مستانہ مست گوس درخراب
انِس نہ دیدار ڈلیشہ خواب۔ مستانہ مست گوس درخراب
تارہ گوتہ بارہ چھوس لہو و لعب۔ مستانہ مست گوس درخراب

بیت شمسی

شمس فقیرن ونو نیٖر۔ کنہ زانہ دریاوک سنیٖر
مرزندہ سرہ کرکنت نراب۔ مستانہ مست گوس درخراب

شمس فقیر

الست بربکم سپن اشارتے۔ قالوا بلےٰ آو تمکو اقرارتے
اکس حرفس متومہ سبق یکبارتے۔ پرنہ ریتھی ورہ حمی ام سپارتے
عین الحق پرمنصون پروارتے۔ وی پلہ گجبن کرہ ہے گتھ انکارتے

پانے ساقی لاگت ورا و عطارتے۔ قالوا بلےٰ آو تمکو اقرارتے
ترہ ہتھ تہ شیشہ نال آسم زنارتے۔ بیکفر گرمہ تمن سمہارتے
اندرہ تہ نبر زون شمس ہوشدارتے۔ لچھ ید قالبہ ترا ون شمہارتے

غزل

دل خون نشدے چشم تو خنجر نشدے گر
پرگار قضا دائرہ بر مہ نہ کشیدے
ہندوی بچہ ملک خراسان نہ گرفتے
در جنتِ فردوس کسے پا نہ نہادے
مسعود بیک از بادہ پنہان مست نگشتے

رہ گر نشدے زلف تو ابتر نشدے گر
خط بر رخت از مشک مدور نشدے گر
یاری وہ وے غمزۂ کافر نشدے گر
کان چاہِ زنخدان تو کوثر نشدے گر
کان جامِ دلاویزِ تو ساغر نشدے گر

غزل

اب لڑکپن چھوڑ دے ظالم شباب آنے کو ہے
اِس پتہ سے ڈھونڈھنا قاصد میرے دلدار کو
دل تو کہتا ہے کہ تیرا نامہ بر مارا گیا
زیرِ دیوار اس لئے ہے عاشقوں کا جھمگٹا
آسماں سے اوٹ کر شب کو ستاروں نے کہا
خط میں لکھا تھا کہ مرتا ہوں تیرے عشق میں
روزنِ در بند کر دوں گر اجازت دیجئے

ان حبابوں کی کٹوری میں گلاب آنے کو ہے
چشم نرگس چال متوالی شباب آنے کو ہے
آس کہتی ہے تیرے خط کا جواب آنے کو ہے
بام پر وہ ماہِ کامل بے نقاب آنے کو ہے
پاؤں تیرے چومنے کو ماہتاب آنے کو ہے
دیر قاصد کو ہوئی شاید جواب آنے کو ہے
دھوپ چھن چھن کر شعاعِ آفتاب آنے کو ہے

کیا نسیمِ صبح اس دم چل رہی ہے سرد سرد
ہوشیار اے دیدۂ غفلت کہ خواب آنے کو ہے

نمبر ۶۴

ہو چکے بدنام دونوں عشق کی سرکار میں
مجھ کو مجنوں اُن کو لیلےٰ کا خطاب آنے کو ہے

اَز قلم

بوزم وُنوک در انجمن
یارُ ویو باغِ نشاط
شب اوس نَب اوس اَسہ وُن
اَتَ منز مہِ فکری رُوز تہ
لُطفک تجلّیٰ دِتو حقن
یکجا سمے غِلمان وحور
رضوان کران پیر اواوس
عاشق وَنَن معشوقنی
کینسہ چھُنہ ازغم مُولَے
وُنو یارہ نِی یارَس گرُھو
گلیای وُنی وُنہ دارُ دنیا
صُدِی ژہ سیت اَنزِ رن شُندر
طوطس وَنَن آس ہار تہ
پتُوزونہ زونے نیر وِ وے
دُورِی ژہ لاگ مانزِی ہمَن

فلِ یاسمن فلِ یاسمن۔
وچھتو چھُو سبزار ک بساط۔
زونہ ہندِ پرکاش اوس چھون
ملکو تجی کت بوز تہ
گُلّس تہ خلقس تہ کولَن
آسی وَنَن تم بر قصور
خلقن ہیُت آواوس
تعَشوق چھُو نیاشوقسی
ہا یورِ وَلے لج ہے فولَے
در باغ تَت فولیاہ وچھو
میولہ یای کرِ وژلہ تمنا
اَدرِی کرِ وپوشن گندرُ
یوَہ مہ کرُم رُت سیرَ تہ
منز شالمارِی پھیرِ وِے
نوبِی ژہ گون لَدتے ہمَن

بلبُل وَنان اوس در چمن
بہتو صفن انداند دمن
وُنو تمہِ سُہیلس درمِن
بشنید این سِر گوشِ مَن
تِی آئی ولو آدمَن
منز جنتَن سیت محرمَن
اوسے وَنَن ئِی ہمدمَن
گوبناکنِن چھُک منز کمَن
لتیای چھہ وس لوچن لمَن
کر تو وُنہ ژی رخصت غمَن
پیولیای وَنت وسنی سمن
مالِ مالہ کرہ وِے کُو سمَن
دپوتم مہ سنبرِن بادمَن
وَلول ئیے بوز تے زمَن
حُوری ژہ وَن زلفِ خمَن

فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمین
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یا۔۔سمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن
فلِ یاسمن فلِ یاسمن

نمبر

قدیرہ وُلہ باغِ نشاط
ییَہ چانہ غمَ ژلہ ہمدمَن

بیدل چھہ اس چانی وُشات
فلِ یاسمن فلِ یاسمن

کشمیری

ازہندوستان ساز کرت آیہ کھے پدمانئہ
ستہ ورشی فند کرت دارِہ دروازہ بند کرت
ساز و سنطور نغمہ وسوز چھک ژہ بوزان شب وروز

نازنینی مہ جبینی بوز سلاماہ سانئہ
تَن ژہ ناوُت ویرناگہ گلبُدن ملکانئہ
نغمِ منصور گوم منظور فتنچہ پازانئہ

لوگ مہ مجنون وچھمیہ لیل نجدہ ونن گرمہ سیل
کارس کنہ زلنے ژیر لکان مہر
چھوس بو خلوت لعل پورہ لعلہ کوی گاہاژ وپور
عشقہ متو گوم عیشہ مقام تیتھ مہ آرام گرحرام
چھک ژ ہ کمہ وان فکر یزدان چھک گران شیرن شکار
چھک ژ ہ واتتہ وم شام چھک ژ ہ وہرت زلف دام
چھی ژ ہ تابان ست ستارہ دل ہوشیارہ گژھہ وچھان
کن دژاماہ ممبرن نہ ون دژہ باد فتیعرن
ای چھوونان تی چھو بنان چھنہ مران گلہہ چھونان

چانہ حسنن وٹہت نیونس ہی لعلم جانہ
چھک ژرہ عجمس وعظ پران عربی زبانہ
نورہ پورہ سبزہ لورن حورہ کرہ مستانہ
اچھہ ول حن اچھہ دارہن راج تاج سلطانہ
شیر ژیان لبستہ کرتھک ازخلق دردانہ
چھک بنگالی خوردہ سالی میر منز ختلانہ
دند سندری قندہ ہاری خندہ کرہ گلتانہ
پنہ پکن رہبرن چھوم رات دوہ للہ وانہ
کم بانن نادانن چھوہ رچ حیرانہ

غزل	اسلام آباد گوم ناو شہعاز چھوم شاہ آباد احمد ہواری نشہ چھو معلی ازمین اسمانہ	کشمیری

ونتہ وبیے عشقہ سوزس کن تھوت دلدار چھا
تندرن رہ چھم مہ سینس حال اندرم باوہ کس
سوز دل یدو ےبیر ژ ہٹہ نب دزی از آہ من
نقد جان ودل دتوم میلوم نہ جز سودا بے غم
دادہ ساری رٹمہ دردل کس حکیمس بادہ بو
منتظر چھوس کیاہ ستا بیمار چشمو کرہ وچھم
عشقہ دادی شیخ صنعن دین ترا و زنار پراو
گت گران شمعس پتہ پروانہ تم پروا نہ کرہ

تن مہ زاجنم عشقہ نارہ مارہ متو بے عار چھا
بوزہ نس کانہ دردمنداہ مشفقاہ غمخوار چھا
شعلہ پرور یتھو ستمگر ونتہ عشقن نار چھا
عشقہ دوکانس او سے کن گرمی بازار چھا
عارہ رستس زاہ غرض از پرسش بیمار چھا
کس ونم مسن حت سو دلبر مست چھا ہشیار چھا
تم کروان اقرارات نش طاقت انکار چھا
زانہ کس تتہ معنہ تس کتو نار چھا گلزار چھا

عاشق بے چارہ مسکین ہیو ست در کوی دوست
بستہ چھا دیوانہ چھا یا طالب دیدار چھا

ہر قسم کے کتابیں ملنے کا پتہ
غلام محمد و نور محمد تاجران کتب مالکان مسلم بک ایجنسی مہاراج زبیر گنجباز ار سرینگر